

بحرانهای شهری و تئوری محرومیت نسبی

نویسنده حسین حسینی

چکیده

بحرانهای اجتماعی مانند اغتشاش و شورش، توجه بسیاری از تحلیلگران و تصمیم‌گیرندگان را در سراسر جهان بخود جلب کرده است. از جمله این تحلیلگران، دانشمندان علوم اجتماعی هستند که با دیدگاههای مختلفی به تجزیه و تحلیل این پدیده پرداخته‌اند و در این میان، دیدگاه محرومیت نسبی، یکی از معروفترین آنهاست. مبدع این دیدگاه در جامعه‌شناسی سیاسی، تدرابرت‌گر است که با کمک‌گرفتن از یافته‌های روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی، سعی کرده تا بحرانهای یادشده را در قالب احساس محرومیت نسبی، و ناکامی - پرخاشگری تجزیه و تحلیل کند.



مقدمه

ناآرامیهای اجتماعی همچون شورش، آشوب و اغتشاش از جمله تحولاتی هستند که ذهن دانشمندان علوم اجتماعی را به خود مشغول کرده‌اند و با دیدگاهها و رهیافتهای مختلفی مطالعه گردیده‌اند؛ از جمله این دیدگاهها، دیدگاه تئوری محرومیت نسبی* است که در زمره رهیافت روانشناسانه از تحولات اجتماعی قرار می‌گیرد. برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این دیدگاه، تدرابرت‌گر** دانشمند علوم سیاسی است که ابتدا نظریه‌اش را در مقاله‌ای با

* Relative Deprivation (RD)theory

** Ted Robert Gurr

عنوان «نقش عوامل روانی در خشنونت مدنی»^{*} در سال ۱۹۶۸ ارائه کرد و بعدها آن را به گونه‌ای مفصلتر و کاملتر در کتابی با عنوان «چرا انسان شورش می‌کند»^۱ در سال ۱۹۷۰ منتشر کرد. از آن پس، تئوری محرومیت نسبی به یکی از مطرح‌ترین و پر استفاده‌ترین نظریه‌های تجزیه و تحلیل تحولات اجتماعی تبدیل شد. البته نظریه پردازان دیگری نیز در توسعه این دیدگاه سهمیم بوده‌اند که از آن جمله می‌توان از آیوو فیرابند^{**}، روزالنید فیرابند^{***} و همچنین بتی نسولد^{****} نام برد؛ در عین حال، نقش آنها در توسعه این تئوری با نقش گر قابل مقایسه نیست.

مدل محرومیت نسبی تدریجاً گسترش یافته و سه دسته کلی از متغیرها را دربر دارد. دسته اول، متغیر وابسته یا همان اندازه خشنونت مدنی است. او بر اساس گونه شناسی بیست و پنجگانه رومل از ستیزه داخلی و گونه شناسی ترکیبی اکشتاین، خشنونت مدنی را به سه نوع تقسیم بندی می‌کند: (۱) آشوب^{*****}: خشنونت سیاسی نسبتاً خودجوش و سازمان نیافته‌ای است که با مشارکت جمعیت قابل توجهی همراه است و شامل پدیده‌هایی مانند اعتصابهای سیاسی خشنونت آمیز، اغتشاش^{*****}، زدو خوردهای سیاسی^{*****} و شورشهای محلی^{*****} می‌شود.

(۲) توطئه: خشنونت سیاسی بسیار سازمان یافته که مشارکت در آن محدود است و شامل قتل‌های سیاسی سازمان یافته^{*****}، تروریزم کوچک مقیاس، جنگ‌های چریکی کوچک مقیاس، کودتا و یاغیگری^{*****} می‌شود.

(۳) جنگ داخلی: خشنونت سیاسی بسیار سازمان یافته‌ای که با مشارکت جمعیتی گسترده

*-Ted Robert Gurr, "psychological Factors in civil violence " world politics, No. 20. January 1968

1-Ted Robert Gurr " Why men Rebel" Princeton, university press, 1970

** Ivo Fierabend *** Rosalind Fierabend **** Betty Nesvold

***** Violent political Strikes ***** riots

***** Political Clashes ***** Localized rebellions

***** Organized Political assassinations ***** Mutinies

همراه است و به منظور براندازی حکومت یا تجزیه دولت طراحی می‌شود و خشونت‌های گسترده‌ای همچون تروریزم گسترده و جنگ‌های چریکی را در پی دارد. این تقسیم‌بندی سه‌گانه، با سه عنصر دیگر ترکیب می‌شوند که اندازه خشونت را شکل می‌دهند و عبارتند از: گستره خشونت یا تعداد افرادی که در آن شرکت می‌کنند؛ طول دوام خشونت؛ و شدت کشمکش از نظر میزان تلفات انسانی.

دسته دوم از متغیرها، متغیرهای مستقل هستند که احساس محرومیت نسبی و میزان عصبانیت حاصل از آن را تعیین می‌کنند و عبارتند: تصور معدل میزان شکاف بین قابلیت‌های ارزشی و توقعات ارزشی، تصور انعطاف‌پذیری ارزشهای موجود، تجربه آهنگ از دست دادن ارزش توسط گروه، تعداد و طیف فرصت‌های ارزشی پیشرو، کاهش قابلیت بدون کاهش توقعات، پیش‌بینی محرومیت ناگهانی، شدت تعهد به هدف یا وضعیت مطلوب، مشروعیت محرومیت، فرصت‌های بدیل ممنوع شده، میزان و دفعات ناکامی.

دسته سوم از متغیرها، متغیرهای میانجی هستند که بر روند تبدیل نارضایتی و خشم به خشونت در سطوح مختلف آن تأثیرات مثبت و منفی می‌گذارند و عبارتند از: توجیه‌های هنجاری و فایده‌ای خشونت سیاسی، نقش کیفر، پشتیبانی گروهی و روش‌های نهادی جایگزین. لازم به یادآوری است که این مدل در کتاب «چرا انسان شورش می‌کند»، شکل پیچیده‌تری به خود می‌گیرد و شامل چهار دسته کلی می‌شود: متغیرهایی که بر امکان بالقوه خشونت جمعی اثر می‌گذارند؛ متغیرهایی که بر سیاسی شدن خشونت مدنی اثر می‌گذارند؛ متغیرهایی که بر اندازه خشونت سیاسی اثر می‌گذارند؛ و متغیر وابسته. با این حال ما برای ساده شدن بحث، از مدل اولیه استفاده، و سعی می‌کنیم متغیرهای دخیل در آن را با برخی متغیرهای مدل دوم توسعه دهیم.

این نکته را باید اضافه کرد که هدف از ارائه این بحث، صرفاً آشنایی با دیدگاه‌های تحلیلی محققان علوم اجتماعی و فراهم آوردن امکان بهره‌برداری گزینشی از آنها در تحقیقات علمی است و نه ارائه نسخه از پیش آماده برای تصمیم‌گیری. همچنین، هر جا که نقل قول مستقیم آورده شده، آدرس منبع ذکر شده است و در مواردی که استفاده از منابع به صورت برداشت آزاد و قریب به مضمون بوده، از ذکر منبع خودداری شده است.

مدل تجزیه و تحلیل بروز و شدت خشونت مدنی

سرچشمه‌های نظری

دیدگاه مورد بحث، دو مفهوم اساسی را از روانشناسی اجتماعی عاریت گرفته است.

مفهوم اول، ناکامی - پر خاشگری* است که رابطه انگیزشی اصلی بین محرومیت نسبی و خشونت جمعی را فراهم می‌کند. مفهوم دوم، محرومیت نسبی است که این دو مفهوم، در واقع دو مفروض این دیدگاه را تشکیل می‌دهند؛ به عبارت دیگر، فرض اولیه این دیدگاه این است که خشونت جمعی، نوعی پر خاشگری است که محصول ناکامی جمعی است و فرض دوم این است که محرومیت نسبی می‌تواند به عنوان مهمترین منبع ناکامی جمعی عمل کند. بنابراین قبل از پرداختن به مدل مورد بررسی، مناسب است که ابتدا به اشاره‌ای به این مفاهیم داشته باشیم:

سابقه مطالعه روشمند در مورد محرومیت نسبی به تحقیقات ساموئل استوفر و همکارانش در مورد روحیه نظامیان در جنگ جهانی دوم بر می‌گردد.** آنها دریافتند که احساس سربازان از دریافت خدمات نظامی، متأثر از مقایسه توزیع این خدمات بین خودشان و دیگران است؛ مثلاً پرسنل نیروی هوایی از اینکه نیروهای پلیس در مقایسه با آنها خدمات بیشتری دریافت می‌کردند، ناراحت بودند. این در حالی بود که میزان خدمات ارائه شده به اعضای نیروی هوایی نیز افزایش یافته بود اما آنها فکر می‌کردند که این افزایش، سریع انجام نمی‌شود. در مقابل، آهنگ افزایش ارائه خدمات به نیروهای پلیس، بسیار کند بود اما چون آنها خود را با هیچ گروه مرجعی مقایسه نمی‌کردند، احساس محرومیت نسبی نیز نداشتند. به این ترتیب پژوهشگران نتیجه گرفته که پرسنل نیروی هوایی در مقایسه وضعیت خود با دیگران، احساس محرومیت نسبی دارند و ناراحت شده‌اند.

حاصل این گونه تحقیقات قاعده‌مند کردن مفهوم محرومیت نسبی بود. محرومیت نسبی به عنوان احساس نارضایتی در نظر گرفته شد که حاصل شکاف تصویری غیرقابل تحمل بین آنچه فرد دارد و آنچه می‌خواهد داشته باشد، است. کروسبی، یکی از صاحب‌نظران این حوزه معتقد است احساس محرومیت نسبی هنگامی به وجود می‌آید که شخصی: (۱) دارای تعدادی هدف (مانند خرید خانه یا کسب دستمزد بیشتر) باشد.

* Frustration - Aggression (F-A)

** Samuel Stouffer, The American Soldier; Adjustment During Army Life, Princeton, Princeton University Press, 1949.

(۲) معتقد باشد که امکان دستیابی به این اهداف وجود دارد.
 (۳) فکر می‌کند که برای دستیابی به این اهداف، شایستگی لازم را دارد.
 (۴) می‌بیند که اشخاص همانند او (از لحاظ خصوصیات، کار و پایگاه اجتماعی) نیز همین اهداف را به دست آورده‌اند.

(۵) ولی او برای دستیابی به این اهداف در خود احساس ناتوانی می‌کند.*
 سابقه مطالعه روشمند در مورد تئوری ناکامی - پر خاشگری به کارهای دولارد و همکارانش در دانشگاه ییل (۱۹۳۹) بر می‌گردد. فرض اساسی این تئوری این است که بروز رفتار پر خاشگرانه، همیشه به معنای وجود ناکامی است اما بعدها میلر، این فرض را اصلاح کرد: ناکامی، رفتارهای مختلفی را برمی‌انگیزاند که یکی از آنها پر خاشگری است. اگر پاسخهای غیر پر خاشگرانه، ناکامی را رفع نکند، احتمال بیشتری برای انگیزش به پر خاشگری به وجود می‌آید** و وایتینگ در مطالعات خود دریافت که در رفتارهای برانگیخته شده بر اساس ناکامی، چهار الگوی واکنش را می‌توان مشاهده کرد: تسلیم، وابستگی، خودداری و پر خاشگری***.

عنصر توضیح‌گر اساسی که تئوری ناکامی - پر خاشگری را به یکی از تئوریهای توضیح دهنده ستیزه انسانی و بویژه ستیزه‌های سیاسی تبدیل می‌کند، این اصل است که عصبانیت می‌تواند همچون یک محرک عمل کند. در تجدید نظرهایی که بر کوویتز در این تئوری انجام داد، گفته می‌شود که درک ناکامی می‌تواند عصبانیت را بر انگیزد. پاسخهای پر خاشگرانه معمولاً فقط زمانی رخ می‌دهد که؛ با یک نشانه بیرونی**** تحریک شده باشد و این حالت هنگامی پیش می‌آید که فرد عصبانی، شیء یا شخص قابل حمله‌ای را که می‌توان بین آن و منبع ناکامی پیوند برقرار کرد، مشاهده می‌کند. این حرف بدان معناست که شخص عصبانی به

* Leonard Berkowitz, A survey of social psychology, CBS Colleye Publishing, 1986, P.58.

** Neal Miller and others, "The frustration- Aggression Hypothesis", psychological Review XLVIII(July 1941): Ted Robert Gurr, why Men Rebel.

*** J.M.Whiti **** External Cue

هر هدفی حمله نمی‌کند بلکه فقط به هدفهایی حمله میکند که مسئول ناکامی وی هستند. انجام این حمله بخودی خود پاسخی رضایت بخش به عصبانیت است. اگر فرد پر خاشگر احساس کند که به عامل ناکامی خود صدمه زده است، عصبانیت وی کاهش می‌یابد؛ اما اگر چنین احساسی نداشته باشد، عصبانیت ادامه می‌یابد و این امر چندان ارتباطی با اینکه خود ناکامی نیز رفع شود، ندارد. اگر عصبانیت در نتیجه پر خاشگری کاهش یابد، گرایش به حمله تقویت می‌شود و اگر فرد در آینده دچار عصبانیت شود به احتمال بیشتری به پر خاشگری دست خواهد زد. همچنین معلوم شده است که ناکامی طولانی، مثلاً بیکاری مداوم، به بی تفاوتی منجر خواهد شد.

سازو کار دیگری که برخی از روانشناسان آن را ساز و کار اساسی برای تعیین رابطه بین ناکامی و پر خاشگری می‌دانند، فرایند توالی تهدید - پر خاشگری* است. شواهد کلینیکی و آزمایشگاهی نشان می‌دهد که هر چه تهدید تصویری فرد، نسبت به زندگی خود بیشتر باشد، پاسخ خشونت آمیز بیشتر خواهد بود. مطابق نظریه، هنگامی که ارزش در خطر قرار گرفته، خود زندگی باشد، پاسخ پر خاشگرانه به جای اینکه ابراز خشم باشد، واکنش ترس است**. بررسیهایی که در مورد تأثیر بمباران مردم ژاپن، آلمان و انگلیس در جنگ جهانی دوم انجام شده، نشان داده است که بمباران سنگین (مانند هیروشیما و ناگازاکی) ابتدا باعث ایجاد ترس شدید (و نه خشم) شده و بتدریج به دشمنی فزاینده هم نسبت به دشمن و هم نسبت به دولت، که نتوانسته است جلوی بمباران را بگیرد، منجر شده است***؛ همچنانکه برکوویتز نشان می‌دهد توالی تهدید - پر خاشگری را می‌توان مورد خاصی از رابطه ناکامی - پر خاشگری دانست. تهدید نسبت به زندگی، یک ناکامی پیش بینی شده است. به موازات افزایش تهدید، ترس و خشم نیز همزمان افزایش می‌یابد، اما ابراز خشم، به تسلط یا عدم

* Threat- Aggression Sequence

** Bryant wedge, "The Case study of student political violence: Brazil 1964, and the Dominican Republic 1965" World Politics, XXI (January 1969).

*** L. Janis, Air war and Emotional stress: psychological studies of bombing and civilian Defence, New York, McGraw Hill, 1951.

تسلط ترس بر آن بستگی دارد و این امر نیز تابع قدرت واکنش فرد در مقایسه با قدرت تهدید است.^{*} رابرت گر معتقد است با این حال نظر می‌رسد که مردم اساساً گرایش دارند که به ترس، پاسخ پر خاشگرانه بدهند؛ اگر اینگونه باشد، واکنش ممکن است، خشم ناشی از ناکامی را تقویت کند و خود نیز توسط آن تقویت شود. این رابطه بویژه در مورد ارزیابی تأثیر اقدامات ارتش و پلیس از نظر تسریع کردن و طولانی کردن خشونت جمعی صادق است.^{**} خلاصه اینکه از نظر تئوری ناکامی - پر خاشگری، تمایل به پاسخ پر خاشگرانه دادن در هنگام ناکامی، بخشی از ماهیت زیستی انسان است؛ یعنی در او، گرایش درونی برای حمله به عامل ناکامی وجود دارد. یادگیری میتواند این گرایش را تعدیل کند. آنچه تصور می‌شود عامل ناکام ساز است، روشهای پاسخ پر خاشگرانه، خودداری به دلیل ترس از تلافی، آماج مناسب برای پر خاشگری، همگی در فرایند یادگیری، تعیین یا تعدیل می‌شوند و این فرایند نیز نوعاً در جریان جامعه پذیری انجام می‌شود.

توسعه مفهوم محرومیت نسبی در مدل رابرت گر

همچنانکه قبلاً نیز اشاره شد، فرض اساسی گر این است که پیش شرط ضروری برای بروز ستیزه‌های مدنی خشونت آمیز، وجود محرومیت نسبی در میان افراد جامعه است. این محرومیت به صورت درک کنشگر اجتماعی از شکاف موجود بین توقعات ارزشی^{***} و قابلیت‌های ارزشی^{****} ظاهری محیط، تعریف می‌شود. منظور از توقعات ارزشی، آن دسته یا سطح از مطلوبیتهاست که فرد، خود را شایسته به دست آوردن یا حفظ آنها می‌داند. شایستگی در اینجا نقش کلیدی دارد؛ به عبارت دیگر، منظور از توقع ارزشی، فقط آرزوهای ایده‌آل دور دست نیست بلکه معیارهایی برای زندگی مطلوب و قابل دسترسی است. همچنین، این توقعات فقط شامل آینده نیست بلکه حال را نیز در برمی‌گیرد؛ یعنی در

* L.Berkowitz, Aggression: A Social Psychological Analysis, New York, McGrawMill, 1962.

** Ted Robert Gurr, why Men Rebel ,P-P.30-37

*** Value Expectations

**** Value Capabilities

مواردی، حفظ آنچه فرد دارد، برای او موضوع توقع ارزشی را تشکیل می‌دهد. قابلیت ارزشی یک جامعه، معدل موقعیتهای ارزشی است که اعضای جامعه تصور می‌کنند می‌توانند آن را به دست آورند یا حفظ کنند. بنابراین مفهوم قابلیت ارزشی، هم بر حال دلالت دارد و هم بر آینده. در وضعیت حال، تجلی عینی قابلیت ارزشی، آن چیزی است که فرد توانسته است به دست آورد یا محیط برای او فراهم کرده است. تدرابرت گراین حالت را موقعیت ارزشی می‌نامد*. قابلیت ارزشی در وضعیت آینده آن چیزهایی است که فرد تصور می‌کند با تکیه بر مهارت خود یا کمک دیگران، می‌تواند آنها را کسب یا حفظ کند. وی این حالت را قابلیت ارزشی بالقوه** میخواند. شاید بتوان بین قابلیت ارزشی بالقوه تصویری و واقعی یک فرد، تفاوت قائل شد؛ یعنی قابلیتهای فرد برای کسب توقعات ارزشی ممکن است اساساً بزرگتر یا کوچکتر از آنچه وی فکر میکند باشد. در عین حال، این قابلیت ارزشی بالقوه تصویری است که رفتار حال را تعیین می‌کند و همچنین به احتمال زیاد، اهمیت قابلیت ارزشی بالقوه تصویری و در شکل‌گیری ارزیابی افراد از قابلیتهایشان بمراتب بیش از موقعیت ارزشی است.***

رابت گر چند فرضیه در این زمینه ارائه میکند:

- ۱) قابلیتهای ارزشی تصویری، همبستگی زیادی با تصور میزان انعطاف‌پذیری موجودیهای ارزشی در جامعه دارد.
- ۲) به میزانی که تصور شود موجودی هر ارزش در جامعه، انعطاف‌ناپذیر است، قابلیتهای ارزشی تصویری گروه در مورد آن ارزش، همبستگی بسیار و معکوس با تحرک عمودی گروه‌های دیگر در مورد آن ارزش دارد.
- ۳) قابلیتهای ارزشی تصویری، همبستگی زیاد و معکوسی با تجربه گروه در زمینه آهنگ از دست دادن ارزش دارد. از دست دادن ارزش، ابتدا امید بهبودی ایجاد می‌کند، اما اگر ادامه یابد، در کوتاه مدت به افزایش احساس محرومیت و درد از مدت به کاهش سطح توقع و کاهش تصور محرومیت نسبی منجر خواهد شد.

* Value Position ** Value Potential

*** T.R.Gurr, why men rebell, P.27.

۴) قابلیت ارزشی تصویری، همبستگی زیادی با تعداد و طیف فرصت‌های ارزشی دارد که پیشاوری اعضای گروه، قرار می‌گیرد.

۵) این فرضیه که در واقع فرضیه اشتقاقی فرضیه شماره چهار است می‌گوید: هرچه آهنگ توسعه موجودیهای ارزشی در جامعه بیشتر باشد، شدت محرومیت نسبی در میان گروه‌هایی که فرصت‌های ارزشی آنها بطور تبعیض آمیزی کم است، بیشتر خواهد بود.*

در صورتی که بین توقعات ارزشی و قابلیت‌های ارزشی، هماهنگی و تعادل وجود داشته باشد، احتمالاً در جامعه، مشکل نارضایتی بروز نخواهد کرد، اما با شروع و توسعه احساس شکاف و عدم تعادل، نطفه‌های بحران شکل خواهد گرفت.

سه الگوی عدم تعادل را می‌توان از هم متمایز کرد:

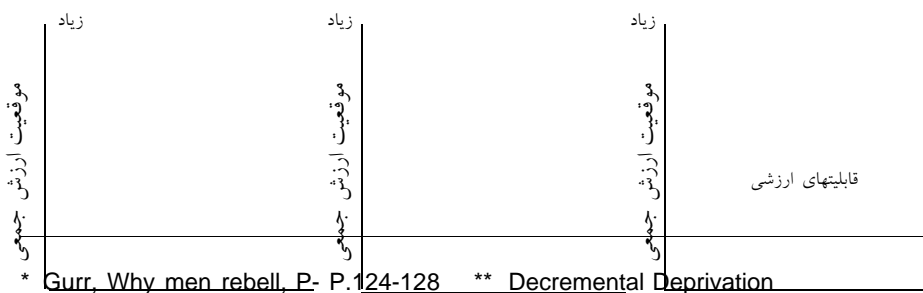
۱) محرومیت نزولی** : در این نوع محرومیت، توقعات ارزشی گروه، نسبتاً ثابت باقی می‌ماند اما گروه احساس می‌کند که قابلیت ارزشی او روبه‌نزول است (بنگرید به نمودار یک).

۲) محرومیت آرزومندانه*** : در این نوع محرومیت، قابلیت‌های ارزشی تقریباً ثابت می‌ماند و حال اینکه توقعات ارزشی، افزایش یا شدت می‌یابد (بنگرید به نمودار دو)

۳) محرومیت فزاینده**** : در این نوع محرومیت افزایش توقعات ارزشی و کاهش قابلیت ارزشی به گونه‌ای اساسی و بطور همزمان رخ می‌دهد (بنگرید به نمودار سه)

البته سه مدل یاد شده، همه روابطی را در بر نمی‌گیرد که بطور منطقی بین توقعات و قابلیت‌ها متصور است و عمدتاً روابطی را که به محرومیت نسبی منجر می‌شود در بر می‌گیرد.

توقعات ارزشی کاهنده‌ای را نیز می‌توان در برخی گروه‌ها یافت؛ از جمله



* Gurr, Why men rebell, P- P.124-128 ** Decremental Deprivation

*** Aspirational Deprivation

**** Progressive Deprivation

قابلیتهای ارزشی		قابلیتهای ارزشی	
کم	زمان	کم	زمان
نمودار محرومیت نزولی		نمودار آرزومندانه	

نمونه‌های آن می‌توان نخبگان حکومت‌های استعماری را مثال آورد که در انتظار استقلال آینده مستعمره و واگذاری قدرت به رهبران محلی هستند.

در مورد محرومیت‌های نسبی آرزومندانه و فزاینده، میزان شکاف، مساوی است با فاصله‌ای که بین موقعیت ارزشی مورد پیگیری و توان ارزشی بالقوه احساس می‌شود. در مورد محرومیت نسبی نزولی، میزان شکاف، مساوی است با فاصله‌ای که بین موقعیت ارزشی از قبل به دست آمده و موقعیت ارزشی باقیمانده (حفظ شده) احساس می‌شود و بدین ترتیب، سه فرضیه مطرح می‌شود:

فرضیه ۶) شدت احساس محرومیت نسبی، متناسب با معدل میزان شکاف احساس شده بین توقعات ارزشی و قابلیت‌های ارزشی تغییر می‌کند.

فرضیه ۷) هر گونه افزایش در معدل سطح توقعات ارزشی در یک جمع، که بدون افزایش در قابلیت‌های ارزشی رخ دهد، شدت احساس محرومیت نسبی را افزایش می‌دهد. فرضیه اشتقاقی ۸) هر گونه کاهش در معدل سطح قابلیت‌های ارزشی در یک جمع، که بدون کاهش در توقعات ارزشی رخ دهد، شدت احساس محرومیت نسبی را افزایش می‌دهد.*

اکنون سؤال اینجاست که چه عواملی موجب افزایش ناهماهنگی و نامتعادل سطح توقعات ارزشی و ایجاد شکاف و احساس محرومیت می‌شود؛ همچنانکه رانسیمین می‌گوید، «اگر مردم دلیلی برای توقع یا امید به کسب چیزی بیش از آنچه که به دست می‌آورند نداشته باشند، کمتر احتمال دارد که از آنچه دارند ناراضی باشند و حتی از اینکه می‌توانند آنچه را دارند حفظ کنند. خشنود خواهند بود**» مهمترین عوامل (یا به تعبیر رانسیمین، دلایل

* T.R.Gurr, why men rebell, P.60

** W.G.Runciman, Relative Deprivation and Social Justice (Berkeley :university of California Press,1966)P.9; Gurr. Why men rebell.

(عبارتند از: درک افراد از قابل دسترس بودن آن توقعات، آهنگ کسب ارزش مشابه توسط گروهی که پایگاه اجتماعی مشابهی دارد، پایه‌ای بودن یک ارزش برای کسب یا حفظ ارزشهای دیگر (مانند اهمیت پایه‌ای ارزش قدرت برای حفظ ارزش اقتصادی)، آهنگ دستاوردهای ارزشی قبلی گروه و در معرض الگوهای جدید زندگی قرار گرفتن همراه با شدت و گستره محرومیتهای قبلی در گروه.

احتمالاً مهمترین عامل در این زمینه، قرار گرفتن مردم در معرض روشها و الگوهای یک زندگی جدید و تبلیغ سمبلهای مربوط به آن است. این کار ممکن است با ترویج ایدئولوژیهای صورت گیرد که طرز زندگی بسیار متفاوتی با طرز زندگی موجود را پیشنهاد می‌کنند. همچنین ممکن است در اثر رواج زندگی مصرفی پراز تجملات یا تبلیغ ارزشهای آن در یک جامعه فقیر (یا به نسبت فقیر) صورت گیرد؛ اما همچنانکه لئونارد دوب استدلال می‌کند، فقط آشنایی با طرز زندگی متفاوت، انگیزه تغییر عقیده و افزایش توقع را ایجاد نمی‌کند بلکه افراد جامعه باید به قدر کافی از وضعیت موجود خود (به هر دلیل) ناراضی باشند. یکی از چیزهایی که می‌تواند این ناراضی را باعث شود، وجود درجه‌ای از احساس محرومیت نسبی از قبل است*. هر چه شدت احساس محرومیت نسبی قبلی بیشتر باشد، مردم احتمالاً تمایل بیشتری برای کنار گذاشتن معیارهای قبلی (که سطح فعلی توقعات و وسایل کسب آنها را توجیه و تثبیت کرده) و گرویدن به معیارهای جدید (که سطح جدیدی از توقعات و روشهای جدیدی برای کسب آنها را پیشنهاد می‌کنند) از خود نشان خواهند داد. همچنین هر چه گستره احساس محرومیت نسبی در یک جمع بیشتر باشد، احتمال بیشتری دارد آنهایی که معیارهای خود را تغییر داده‌اند از پشتیبانی اجتماعی برخوردار شوند. بر این اساس، فرضیه‌ای که مطرح می‌شود به قرار زیر است:

فرضیه ۹) آمادگی یک گروه برای گرایش به سمت توقعات ارزشی فزاینده از طریق قرار گرفتن در معرض سمبلهای طرز زندگی جدید، همبستگی زیادی با شدت و گستره

* Leonard Doob, *Becoming More Civilized: A psychological Exploration* New Hawen, yale university Press, 1960 ; Gurr, *why men rebel*, P.100.

محرومیت نسبی قبلی آن گروه دارد*.

اما برای اینکه انگیزه نارضایتی به وجود آید، هنوز عامل دیگری لازم است. آنهایی که تغییر معیار داده‌اند، باید باور کنند که رسیدن به سطح بالاتری از توقع، امکانپذیر است. تحولات اجتماعی همراه با یک سلسله عوامل دیگر، زمینه این باور را فراهم می‌کنند: فرضیه ۱۰) آمادگی یک گروه برای تغییر گرایش به سوی توقعات فزاینده، همبستگی متوسطی با درک آنها از در دسترس بودن فرصتهای ارزشی برای کسب آن توقعات دارد. فرضیه ۱۱) آهنگ رشد توقعات ارزشی گروه، همبستگی زیادی با آهنگ کسب ارزش توسط گروهی دارد که هم جایگاه اقتصادی، اجتماعی مشابهی دارد و هم از سریعترین آهنگ کسب ارزش برخوردار بوده است؛ به عنوان مثال، می‌توان این گونه استدلال کرد که برای جوانهایی که به دنبال یافتن شغل و کسب درآمد هستند، معیار رضایت بخشی، جوانهای دیگری هستند که ضمن همانندی پایگاه و وضعیت اجتماعی با آنها، در مقایسه با دیگران، پر درآمدترین حرفه را دارند.

فرضیه ۴) آهنگ رشد توقعات ارزشی یک گروه در مورد یک ارزش نسبتاً پایین (یعنی ارزشی که در مقایسه با ارزشهای دیگر، جایگاه پایین تری دارد). همبستگی متوسطی با میزان پایه‌ای بودن آن ارزش از نظر کسب یا حفظ ارزشهای دیگر دارد.

فرضیه ۱۲) آهنگ افزایش توقعات ارزشی یک گروه، همبستگی زیادی با آهنگ و تداوم دستاوردهای ارزشی قبلی گروه دارد. ** گر، این فرضیه را براساس یافته‌های جیمز دیویس*** ارائه می‌کند که معتقد است بهبود وضعیت یک گروه اجتماعی توقع آن گروه را نیز برای دستیابی به وضعیت هر چه بهتر افزایش می‌دهد. هر چه تداوم این روند بیشتر باشد، توقعات نیز بیشتر افزایش خواهد یافت.

تمایز دیگری نیز باید بین دو دسته کلی از محرومیت‌های قائل شد: اول محرومیت‌هایی که شخصی هستند و دوم آنهایی که گروهی هستند. در مورد گروه‌های معین یا طبقه معینی از جوامع می‌توان وقایع و الگوهای از وضعیت را مشخص کرد که احتمالاً عموم اعضای گروه

* T.R.Gurr, why men re

** Gurr, why men rebell, P-P-107-118

*** James Davies ,why men revolt and How.

(یا جامعه) به آنها به عنوان محرومیت‌های نابحق می‌نگرند. چنین پدیده‌هایی ممکن است، ناگهان رخ بنمایند (مثلاً سرکوب یک حزب سیاسی یا تورم شدید) و یا به کندی رخ داده باشند (مانند کاهش نزول جایگاه و شأن اجتماعی یک طبقه در مقایسه با طبقات اجتماعی دیگر).

این پدیده را می‌توان ناکامی جمعی* خواند و باین عنوان، آنها را از ناکامی شخصی** و تصادفی مانند شکست در رسیدن به یک پیشرفت شخصی مورد انتظار در زندگی، که هر چند ممکن است عمومیت هم داشته باشد، اما بطور تصادفی در بیشتر جمعیت رخ می‌دهد، متمایز کرد***.

تبدیل احساس محرومیت نسبی به خشم

رابرت‌گر با پیوند دادن مفهوم ناکامی - پر خاشگری به مفهوم محرومیت نسبی، امکان توضیح خشونت مدنی بر اساس محرومیت نسبی را فراهم می‌کند. احساس محرومیت نسبی، نوعی ناکامی و یا به تعبیر دقیقتر، درک وضعیت ناکام ساز است و بنابراین، پاسخ هیجانی به آن، عصبانیت خواهد بود. البته عصبانیت هم می‌تواند درجات مختلفی داشته باشد یا به عنوان مثال می‌توان آن را به صورتی پیوستاری در نظر گرفت که از نارضایتی ملایم**** شروع می‌شود و تا خشم کور***** ادامه می‌یابد. ***** نمی‌توان مشخص کرد که دقیقاً چه میزانی از عصبانیت برای بروز یک آشوب لازم است بویژه اینکه از نظر قدرت عصبانیت مورد نیاز برای ابراز پر خاشگری، تفاوت‌های فردی آشکاری وجود دارد، اما حداقل می‌توان ادعا کرد که هر چه میزان و گستره عصبانیت در یک جامعه بیشتر باشد، احتمالاً تعداد بیشتری از افراد در خشونت مدنی مشارکت خواهند کرد؛ اما سؤال اینجاست که چه متغیرهایی در تبدیل احساس محرومیت نسبی به عصبانیت و افزایش میزان عصبانیت ایجاد شده نقش دارد. اولین

* Collective Frustration

** Personal Frustration

*** T.R.Gurr, psychological Factors in civilonnce ,P.254

**** Mild Dissatisfaction

***** Blind Rage

***** معیار دیگر برای درجه بندی عصبانیت، طول زمانی دوام آن است.

متغیر، آگاهی ناگهانی یافتن از احتمال ناکامی است. «انسان از نظر ذهنی به همان اندازه که در حال، زندگی می‌کند، در آینده نیز زندگی می‌کند. مداخله پیش‌بینی شده در مورد آنچه او دارد یا می‌خواهد به دست آورد نیز منبع مهم نارضایتی است. همچنانکه از بررسی موارد خشونت مدنی برمی‌آید (مانند شورش ضد انقلابی وندی علیه اعلام نظام وظیفه اجباری در انقلاب فرانسه) آگاهی ناگهانی یافتن از احتمال بروز یک ناکامی میتواند همچون زمانی که مداخله واقعی پیش می‌آید به عنوان منبع عصبانیت عمل کند.»*

غیر از این حالت متغیر کلی، متغیرهای روانی و اجتماعی دیگری نیز در روند تبدیلی یاد شده دخالت دارند. اولین متغیر از این دسته متغیرها، شدت تعهد به هدف یا وضعیت محرومیت است. فرضیه‌ای در این زمینه قابل طرح است و آن اینکه قدرت خشم و عصبانیت، همبستگی زیادی با شدت تعهد به هدف یا وضعیت مورد محرومیت دارد. این فرضیه از یک تئوری روانشناسی اخذ شده است که می‌گوید هر چه مردم بیشتر به سوی کسب یک هدف برانگیخته شده باشند یا به حفظ سطح موجود ارزش متعهد باشند، مداخله و ناکامی، رنجش بیشتری ایجاد می‌کند و بر انگیزتگی بعدی آن برای رفتار پر خاشگرا نه بیشتر خواهد بود. عوامل مختلفی ممکن است در افزایش شدت تعهد نقش داشته باشد که از جمله آنها میتوان به تأثیر برخی ایدئولوژیها مانند رواج ایدئولوژی ناسیونالیستی در سرزمینهای مستعمره اشاره کرد که آرزوهای موجود برای کسب استقلال سیاسی را در مردم این کشورها تقویت کرد و همزمان مجموعه‌ای از تقاضاهای سیاسی جدید را در میان گروه‌های اجتماعی این کشورها برانگیخت. همچنین استدلال می‌شود که «... تقاضاهای کارگران کارخانه‌ها در اروپای قرن نوزدهم برای کسب درآمد اقتصادی بیشتر با آموزه‌های مارکسیستی، تشدید و توجیه شد **».

عامل مؤثر بعدی در شدت تعهد به هدف، تصور نزدیک بودن هدف است. شواهد تجربی نشان داده است که هر چه انسان، هدف را نزدیکتر بداند با شدت بیشتری برای رسیدن به آن برانگیخته خواهد شد. این یافته روانشناسانه، شواهد همانندی در حوزه خشونت مدنی دارد. هافراز جمله نظریه پردازانی است که معتقد است احتمالاً در زمانی که

* Ibid, P.275

** T.R.Gurr, Psychological Factors in civil violence, P.258

وضعیت آن چنان بهبود یافته است که یک وضعیت ایده‌آل، قابل دسترس به نظر می‌رسد، بدبختی کمتر تحمل‌پذیر است. به نظر می‌رسد شدت نارضایتی با فاصله‌تصوری بین وضع موجود و هدف مطلوب، همبستگی معکوس دارد. چیزی که احساس محرومیت نسبی را ضعیف می‌کند، ممکن است دریافتن این نکته باشد که هدفی که باید اکنون در دسترس می‌بود، هنوز دور از دسترس است.* این یافته‌ها ما را به فرضیه‌ای اشتقاقی رهنمود می‌سازد و آن اینکه:

فرضیه ۱۳) شدت تعهد به هدف یا وضعیت مطلوب، با نزدیکی تصویری آنها همبستگی معکوس دارد.

فرضیه ۱۴) فرضیه اشتقاقی بعدی، که عامل دیگری را نیز مطرح می‌کند، این است: قدرت خشم با میزان تلاشی که برای دستیابی به هدف یا حفظ وضعیت صرف شده است، همبستگی زیادی دارد. هر چه انسان برای رسیدن به هدفی، سرمایه‌گذاری بیشتری کرده باشد، احتمالاً اشتیاق او برای رسیدن به آن (یا حفظ آن) بیشتر است و بنابراین در صورت رویارویی با ناکامی، رنجش شدیدتری را متحمل خواهد شد.

متغیر بعدی، که در قالب فرضیه مستقلی قابل طرح است، مشروع و موجه دانستن محرومیت و ناکامی از سوی فرد است. میزان و قدرت خشم و نارضایتی با میزان مشروع دانستن محرومیت، همبستگی معکوس دارد. ثابت شده است در برخی موقعیتها، پیش‌بینی ناکامی یا تجربه آن، انگیزش نسبت به هدف را کاهش می‌دهد. این امر بویژه در مواردی صادق است که ناکامی، موجه یا ممکن تلقی شود؛ برای مثال، پاستور در نتیجه تحقیقات خود چنین گزارش داده است که هنگامی که آزمودنیها، ناکامی را موجه و معقول میدانستند، پاسخهای پرخاشگرانه کمتری (در مقایسه با زمانی که آن را خود سرانه و بدون دلیل می‌دانستند) از خود بروز داده‌اند؛** در عین حال، دو تن دیگر از محققان یعنی کرگامن و

* Eric Hoffer, *The True Believer* (Newyork, 1951); Gurr, *Psychological Factors in civil violence*

** Nicholas pastore, "The Role of Arbitrariness in the frustration - Aggression

ادامه پاورقی در صفحه بعد

ورشل دریافتند که معقول دانستن ناکامی نمی‌تواند پر خاشگری را بطور قابل توجهی کاهش دهد و همچنین، پیش بینی ناکامی، خشم را کاهش نمی‌دهد بلکه مانع از بروز پاسخهای پر خاشگرانه آشکار می‌شود* . این دو یافته متفاوت را چگونه می‌توان توجیه کرد. رابرت گر، جواب را در میزان مشروعیت می‌یابد: وی دو فرضیه بدیل ارائه می‌کند (۱) خشم با مشروعیت، همبستگی معکوس دارد. (۲) خشم پایدار می‌ماند اما ابراز آن، با مشروعیت همبستگی معکوس دارد. «اگر مشروعیت زیاد باشد. پذیرش محرومیت، پادشاهای سمبلیک جایگزینی را ارائه می‌دهد و بنابراین ممکن است اولین فرضیه در وضعیتی که مشروعیت زیادی وجود دارد، صادق باشد. فرضیه دوم احتمالاً در وضعیتی درست است که مشروعیت در حد متوسطی است**».

دو متغیری که شرحشان رفت در واقع زیر مجموعه‌ای از توقعات ارزشی بودند. دو متغیر دیگر نیز وجود دارد که در روند خشم‌زایی محرومیت نسبی، نقش تعیین کننده‌ای دارند و عبارتند: میزان محرومیت و تعداد فرصتهای جایگزین دیگری که احتمال به دست آوردن آنها از بین رفته است. تعیین این دو متغیر بر اساس محتوای ناکامی - پر خاشگری صورت گرفته است؛ چون این تئوری چنین استدلال می‌کند که محیطی را که افراد در آنها نسبت به اهداف برانگیخته می‌شوند دو ویژگی عمومی دارد که بر شدت عصبانیت تأثیر می‌گذارد: اول میزان مداخله و ناکامی و دوم، تعداد فرصتهایی که بر ای دستیابی فراهم می‌شود. هر چند اغلب ادبیات مربوط به خشونت مدنی بر رابطه بین میزان ناکامی و شدت آشوبها و بحرانها تأکید کرده‌اند، در عین حال، کمتر محققان به اندازه گیری این رابطه یا اثبات آن پرداخته است.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

Hypothesis", Journal of Abnormal and social psychology; Gurr, psychological Factors, P101".

* John Kregarman and philip worchel, " Arbitrariness and Aggression," Journal of Abnormal of `and social psychology ;Gurr, psychological factors ,P101

** T.R.Gurr, psychological Factors,P.101

«اگر به دنبال تعیین دقیق رابطه میان وسعت مداخله و ناکامی، و شدت پرخاشگری باشیم، یافته‌های تجربی هامبلین و همکارانش را آهنگشاست. آنها سه فرضیه را آزمون کردند: (۱) فرضیه‌ای بر مبنای این فرمول کلاسیک که معتقد است انگیزش به پرخاشگری با میزان مداخله همبستگی مستقیم دارد. (۲) این فرضیه روان‌تنی که پرخاشگری را لگاریتم یا تابع توانی مداخله می‌داند. (۳) فرضیه تھی. داده‌ها قویاً از فرضیه دومی که میگوید پرخاشگری، تابع توانی میزان مداخله است (به عبارت دیگر، اگر میزان پرخاشگری از آن، میز جزء توانی (تندی شیب منحنی) به نظر می‌رسد که همراه با قدرت انگیزه کسب هدفی که مداخله و ناکامی در مورد آن رخ داده است، افزایش می‌یابد*. (بنگرید به نمودار پنج)

میزان

پرخاشگری

میزان ناکامی

«... رابطه منحنی جی را باید برای آشوبهای داخلی نیز صادق دانست ... اندازه‌گیری بین‌کشوری شدت خشونت مدنی بر مبنای تعداد کشته‌ها در هر صد هزار نفر از جمعیت، نمودار توزیع لگاریتمی را تشکیل می‌دهد. سطوح متوسط نارضایتی، نوعاً به اغتشاش که بسادگی قابل سرکوب کردن است، منجر می‌شود اما به نظر می‌رسد که سطوح بالاتر نارضایتی با خشونت‌های مدنی، که شدت و دوام نامتناسبی (با میزان نارضایتی و احساس محرومیت) دارند همراه است**.»

این یافته‌ها را می‌توان در این فرضیه خلاصه کرد: قدرت خشم، گرایش دارد به اینکه به

* Robert Hamblin and others, The Interference - Aggression Law? Sociometry; ted Robert Gurr, Psychological factors in civil violence, P.260.

** Ted Robert Gurr, psychological Factors in civil violence, P.280

عنوان تابع توانی فاصله تصویری بین موقعیت ارزشی مورد پیگیری یا موجود (از یکسو) و موقعیت ارزشی قابل کسب یا باقیمانده (از سوی دیگر) تغییر کند.

متغیر دوم، فرصتهای بدیل موجود یا ممنوع شده است « شواهدی تجربی، این ادعای فرضیه دولاردرا، که می‌گفت هر چه دفعات ناکامی بیشتر باشد میزان خشم بیشتر است مورد تردید قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد بیشتر مردم در برخورد با ناکامیهای مکرر، سلسله‌ای از واکنشها را بروز می‌دهند. یک نوع از این سلسله پاسخها جستجو برای یافتن روشهای بدیل یا اهداف جایگزین، پر خاشگری آشکار همراه با نادیده گرفتن انواع دیگر پاسخ و سرانجام، انصراف یا پذیرش ظاهری ناکامی است. برکووتیز استدلال می‌کند اغلب شواهد آزمایشگاهی با این تفسیر، که احتمال بروز واکنشهای هیجانی، بیش از آنکه تابع صرف مداخله باشد، تابع میزان بلوکه شدن همه انواع دیگر واکنشهای غیر پر خاشگرانه است، تطبیق دارد*.

معادل اجتماعی جمله «همه انواع دیگر واکنشهای غیر پر خاشگرانه» را می‌توان روشهای هنجاری رفتار که در دسترس اعضای یک جامعه برای دستیابی به ارزش وجود دارد، (و همه موقعیتهای ارزشی جایگزین قابل دسترس) دانست. وضعیت مشابهی را می‌توان در تصویری که لرنرو همکارانش از انسان در حال گذار** ارائه می‌دهند، مشاهده کرد. آنهایی که به بهبود بخشیدن به وضعیت اجتماعی - اقتصادی خود علاقمند هستند در صورتی که فقط با چند کارفرمای معدود روبرو باشند (به جای سروکار داشتن با کارفرمایان بسیار)، کار پیدا نکنند (به جای داشتن چند فرصت شغلی که به آنها احساس پیشرفت بدهد)، فرصت یادگیری مهارتها و سوادآموزی را پیدا نکنند و از ابزارهای انجمنی برای تأثیرگذاری بر ترتیبات توزیع ارزشهای اقتصادی و سیاسی بی بهره باشند به احتمال بیشتری دچار نارضایتی شدید می‌شوند***.

* Leonard Berkowitz, Repeated frustration and Expectation in Hostility Arousal, Journal of Abnormal and social psychology ;Gurr, psychological factors in civil violence, P-P.260-267

** Transitional Man

*** Daniel Lerner, the passing of traditional society (Glencoe,1958)
;T.R.Gurr,pschologica factors in civil violence ,P.260

همه اینگونه وضعیت را می‌توان در جمله فرصتهای کسب ارزش خلاصه کرد... شواهد بسیاری در مطالعات مربوط به آشوبهای مدنی نشان می‌دهد که هر چه فرصتهای کسب ارزش، بیشتر باشد، شدت خشونت مدنی کمتر خواهد بود... [تدراپرت‌گر] در یک مطالعه بین‌کشوری در مورد همبسته‌های خشونت مدنی بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ دریافت که رابطه پایداری بین فرصتهای آموزشی زیاد، حرکت‌های اتحادیه‌ای صنفی نسبتاً بزرگ و سیستم‌های با ثبات حزبی از یکسو، و سطح پایین آشوب از سوی دیگر وجود دارد و این رابطه صرف نظر از سطح قطعی توسعه اقتصادی، حاکم است. فرض بر این است که آموزش، میزان فرصتهای موجود برای پیشرفت اقتصادی اجتماعی افراد را افزایش می‌دهد؛ اتحادیه‌سازی می‌تواند ابزاری ثانوی برای دستیابی به اهداف اقتصادی باشد؛ و احزاب می‌توانند به عنوان ساز و کارهای اولیه برای دستیابی به ارزشهای سیاسی عمل کنند*؛ بدین ترتیب به آخرین فرضیه در مورد متغیرهای مؤثر بر روند تبدیل محرومیت به خشم می‌رسیم: قدرت عصبانیت و خشم، همبستگی مستقیمی با همه فرصتهای کسب ارزش دارد که مداخله و ناکامی در مورد آنها به وجود آمده است یا پیش بینی می‌شود.

عوامل مؤثر بر روند تبدیل خشم به خشونت مدنی

آنچه تاکنون بحث شد، عوامل مؤثر بر ایجاد احساس محرومیت و خشم بود. اکنون وقت آن است که به متغیرهایی بپردازیم که بر روند تبدیل خشم به آشوب و اغتشاش اثر می‌گذارند: اولین متغیر، موضوع توجیه خشونت سیاسی توسط گروهی است که دچار احساس محرومیت نسبی شده است. منظور از توجیه خشونت سیاسی دو دیدگاه مرتبط به هم و در عین حال متمایز درباره خشونت سیاسی است که بر تصمیم افراد برای توسل به آن تأثیر می‌گذارد. این افراد ممکن است هنجارهایی درباره میزان و وضعیت مناسب بودن خشونت بطور کلی و خشونت سیاسی بطور خاص داشته باشند. آنها همچنین ممکن است انتظاراتی در مورد سودمندی نسبی خشونت به عنوان وسیله‌ای برای کسب ارزش داشته باشند. دیدگاه اول به توجیه هنجاری خشونت منجر خواهد شد؛ یعنی افراد، اعتقادات و نگرشهایی مبنی بر مطلوبیت ذاتی توسل به خشونت یا تهدید آن پیدا خواهند کرد. دیدگاه دوم به توجیه فایده

* T.R.Gurr, Psychological Factors in civil violence, P.261

گرایانه خشونت منجر خواهد شد؛ یعنی افراد جامعه تصور خواهند کرد که توسل به خشونت یا تهدید به آن، ابزار سودمندی برای کسب اهداف ارزشی است. به عنوان مثال، یک بررسی سراسری در سال ۱۹۶۸ نشان داد که یک سوم سپاهان آمریکا معتقدند که شورشها به تحقق حقوق سپاه‌پوستان کمک کرده است. هر چه انسان توجیه‌های بیشتری داشته باشد، احتمال بیشتری دارد که در خشونت سیاسی شرکت کند. همچنین هر چه انسان فایده بیشتری برای خشونت قائل باشد، آمادگی بیشتری برای توسل به خشونت سیاسی خواهد داشت. انسانی که معتقد باشد خشونت سیاسی، هم مفید است و هم درست، بیش از انسانی که ————— چنین فکرنمی‌کند دست به خشونت خواهد زد؛ بدین ترتیب دو فرضیه در این زمینه مطرح می‌شود: * فرضیه ۱۵) احتمال دست زدن به خشونت سیاسی با شدت و گستره توجیه‌های هنجاری برای خشونت سیاسی در میان اعضای جامعه همبستگی زیادی دارد.

فرضیه ۱۶) احتمال دست زدن به خشونت سیاسی با شدت و گستره توجیه فایده‌گرایانه خشونت سیاسی در میان اعضای جامعه همبستگی زیادی دارد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چه رابطه‌ای بین این دو نوع توجیه برقرار است و در صورت عدم وجود هماهنگی میان آنها، چه رفتاری بروز خواهد کرد. از نظر گر، هیچ دلیل قاطعی برای این فرض وجود ندارد که اگر اعضای یک جامعه از نظر هنجاری برخی انواع خشونت را پذیرفته‌اند، آن خشونت را سودمند هم بدانند؛ اما اگر آنها از نظر هنجاری خشونت را پذیرفتند (در مقایسه با زمانی که از نظر هنجاری، منعی قوی علیه خشونت دارند) احتمال بیشتری دارد که به حسابگری فایده‌گرایانه‌ای درباره پیامدهای آن نیز روی بیاورند و مستعد پذیرش عقایدی جدید درباره سودمندی آن باشند. همچنین این ادعا پذیرفتنی است اگر مردم پیش‌بینی کنند که خشونت، دستاورد قابل توجهی دارد، اما منع هنجاری علیه کاربرد آن داشته باشند، مستعد آن خواهند بود که به هنجارهای جدیدی که خشونت را توجیه می‌کند، گرایش پیدا کنند، البته این حالت اخیر در صورتی متصور است که هم سود پیش‌بینی شده زیاد باشد و هم هنجار از قدرت فراوانی برخوردار نباشد؛ ** فرضیه‌ای

* Gurr, Why men Rebel, P.157

** Gurr, Ibid, P-160

اشتقاقی مطرح می‌شود:

فرضیه اشتقاقی (۱۷) شدت و گستره توجیه‌های هنجاری برای خشونت سیاسی در یک جامعه با شدت و گستره توجیه‌های فایده‌گرایانه برای آن، همبستگی زیادی دارد.

نکته: شدت توجیه برای خشونت سیاسی، اولاً تابع طیف وضعیتی است که تصور می‌شود اقدام به خشونت یا تهدید به آن، پاسخ مناسبی برای آنها است. ثانیاً تابع مطلوبیت نسبی خشونت از نظر هنجاری با فایده‌ای در مقایسه با انواع دیگر پاسخ است. گستره توجیه نیز به میزان شیوع عقاید و نگرشهای حامی خشونت در میان اعضای جامعه اطلاق می‌شود. متغیر توجیه خشونت و فرضیه‌های مربوط به آن، متغیر و فرضیه‌های اساسی هستند که چند متغیر و فرضیه دیگر، پیرامون آنها شکل می‌گیرند. این متغیرها در واقع به عواملی می‌پردازند که علل و نحوه توجیه را توضیح می‌دهند که مهمترین آنها عبارتند از توجیه روانی - فرهنگی خشونت، سیاسی شدن نارضایتی، مشروعیت سیستم، اقدامات خشونت آمیز قبلی، ترویج سمبلهای خشونت و ...

در یک تحلیل کلی، آنها به چهار طریق به توجیه خشونت کمک می‌کنند: (۱) آنها میتوانند در میان اعضای گروهی که احساس محرومیت نسبی می‌کنند، آگاهی متقابلی را برانگیزانند. (۲) آنها می‌توانند توضیحاتی را برای منشأ مبهم محرومیت ارائه کنند. (۳) آماج در دسترس و اشکال مناسب خشونت را مشخص کنند. (۴) اهداف دراز مدتی را که باید با خشونت کسب شود، بیان کنند.*

منظور از متغیر توجیه روانی - فرهنگی، آن الگوهای جامعه پذیری است که نگرشهای موافق خشونت را در اعضای جامعه درونی می‌کند و مجوزهای هنجاری را برای برخی انواع رفتار پر خاشک‌گرانه فراهم می‌کند. رابرت گر با تکیه بر مطالعات انجام شده در روانشناسی، دو نوع گرایش هنجاری را هنگام رویارویی با ناکامیها در فرهنگهای مختلف از هم متمایز می‌کند. گرایش اول درون تنبیهی** است. در فرهنگهایی که گرایش درون تنبیهی در مردم قوی است، آنها عادت دارند که تقصیر ناکامیها را برعهده خودشان بگذارند و از ابراز احساسات پر خاشک‌گرانه جلوگیری کنند و آن را در درون خود بریزند. در مقابل، گرایش دوم

* Gurr, psychological factors in civil violence, P.267

** Intra Punitive

است که برون تنبیهی* است. در این گروه، مردم گرایش دارند به اینکه تقصیر شکست را به گردن دیگران بیندازند و پر خاشاگری علیه دیگران را موجه بدانند. احتمالاً هر چه تأکید بر گرایش برون تنبیهی در فرایند جامعه پذیری بیشتر باشد، احساس موجه دانستن خشونت فردی و جمعی، عمومیت بیشتری خواهد داشت؛ بنابراین:

فرضیه ۱۸) شدت توجیه هنجاری برای خشونت سیاسی با میزان تأکید بر گرایش برون تنبیهی در فرایند جامعه پذیری همبستگی متوسطی دارد.**

اما متغیری که نقش مهمی در توجیه خشونت دارد، سیاسی شدن نارضایتیها و احساس محرومیتهاست. لازم است بین سیاسی و سیاسی شدن تفاوت قائل شویم. پدیده سیاسی، ماهیت سیاسی دارد اما پدیده سیاسی شده از ابتدا سیاسی نیست و مردم آن را به سیاست ارتباط می دهند. این پدیده ای است که می تواند بسیاری از نارضایتیها و ناآرامیهای عادی را به پدیده ای خطرناک تبدیل کند و در عین حال به ویژگی اغلب ناآرامیها در جهان معاصر تبدیل شده است؛ به گفته گر، «یکی از ویژگیهای آشکار اغتشاشهای شهری در دنیای معاصر، گسترش انگیزه های سیاسی شرکت کنندگان در آنها و کانالیزه کردن تقاضاها به سوی آماجهای سیاسی است. داده هایی که در مورد اعضاء، انواع آماجها و انگیزه های ظاهری شروع کنندگان اغتشاشهای شهری در ۱۱۴ کشور بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ جمع آوری شده است، نشان می دهد که این رابطه، بسیار قوی و گسترده است.***

جنگ داخلی (۵۵ مورد)	توطئه چینی (۲۹۵ مورد)	آشوب (۶۵۷ مورد)	
٪۹۸	٪۹۳	٪۹۰	انگیزه سیاسی
٪۳۶	٪۸	٪۱۸	انگیزه اقتصادی
٪۸۷	٪۳۲	٪۴۳	انگیزه اجتماعی

انگیزه ظاهری ۱۰۰۷ مورد ناآرامیهای داخلی در ۱۱۴ کشور ۱۹۶۵ - ۱۹۶۱

* Extra punitive ** Gurr, why men Rebel, P.165

*** Gurr, why men rebel, P.177

چرا این پدیده خطرناک است؟ دلیل آن را باید در یافته‌های مطالعات مربوط به ناکامی - پر خاشگری یافت. همچنان که در فرمول ناکامی - پر خاشگری، آگاهی از عامل مداخله، لازمه بروز رفتار پر خاشگرانه است، نارضایتی شدید نیز به تنهایی برای توجیه اغتشاش کافی نیست. شواهد تجربی نشان می‌دهد که مردم ناراضی، تنها هنگامی با خشونت رفتار می‌کنند که از منبع فرضی محرومیت آگاه شوند و یا فرد یا چیزی را پیدا کنند که بتوانند مسئولیت ناکامی را به عهده وی بگذارند. در روند سیاسی شدن، عاملی که به عنوان منبع محرومیت شناخته می‌شود سیستم سیاسی است.

دو ویژگی دنیای معاصر، در متمرکز شدن نارضایتیهای مختلف بر سیستم سیاسی و سیاسی شدن آنها نقش دارد:

اول نامعلوم بودن ریشه بسیاری از محرومیتها در جوامع پیچیده؛ دوم، گستره رو به افزایش مسئولیت‌های دولت، چه در عالم واقع و چه از نظر توقعی که مردم برای حل منازعات ارزشی توسط دولت و همچنین توقع ایجاد ارزشهای جدید توسط آن دارند.

در جوامع پیشرفته و در حال پیشرفت، منبع محرومیت مبهم است. آگاهترین شهروندان هم ممکن است در تشخیص اینکه کدام گروه یا نهاد، مسئول تورم، بیکاری، کاهش درآمدها یا ناامنی است به زحمت بیفتند. اگر چنین شهروندی هم بسیار ناراضی باشد و هم منبع مشخصی را برای پذیرفتن مسئولیت مشکلات خود پیدا نکند، آماده پذیرش دکتربینهای جدیدی می‌شود که توضیحات از پیش آماده‌ای را ارائه می‌کند. تخصصی شدن روزافزون نقشها و کارکردها در جوامع جدید و توسعه وابستگیهای متقابل و پیچیده حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... در ابهام مربوط به منبع مشکلات نقش دارند.

سیستم سیاسی، کارگزاری است که بیش از نهادهای دیگر در کشورهای پیشرفته و در حال نوسازی، مسئولیت به عهده دارد. این امر بویژه در مورد دولتهای نفتی (مانند کویت و عربستان) صادق است که به دلیل برخورداری از پول بادآورده نفت، ضمن به عهده گرفتن مسئولیت‌های اجتماعی بی شمار و ایجاد رفاه اقتصادی کاذب، توقع مردم را از خود کاملاً افزایش داده‌اند. از سوی دیگر، همچنانکه در مورد بمباران ژاپن گفته شده است، مردم معمولاً گرایش دارند به اینکه مسئولیت محرومیت‌های خود را، که منشأ آنها معلوم نیست، به آنهایی نسبت دهند که معتقدند

قدرت تسکین و اصلاح مشکلاتشان را دارند و چه کسی بیش از دولت، قدرت این کار را دارد. استدلالی را که می‌توان بر اساس این واقعیات طرح کرد، این است که احتمالاً نارضایتی به میزانی که یک سیستم سیاسی، توان اثر گذاری بر زندگی اغلب یا همه شهر و ندانش را دارد (یا تصور می‌شود که توان این کار را دارد) سیاسی می‌شود.

هر چه توانایی وعده داده شده یا اثبات شده دولت در انجام اقدامات اصلاحی بیشتر باشد، و هر چه تعداد گروه‌ها و طیف مسائلی که دولت با آنها برخورد دارد، وسیعتر باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که به آن به عنوان تشکیلاتی که توانایی اصلاح مسائل دیگر و رفع نارضایتی گروه‌های دیگر را دارد نگریسته شود. بنابراین اقدام مؤثر در مورد برخی مسائل، احتمالاً توقعات هنجاری جدید را در مورد مسائل دیگری که باید دولت در مورد آنها اقدامی انجام دهد و توقعات فایده‌گرایانه در مورد اینکه می‌توان آن اقدامها را انجام داد، ایجاد، و یا توقعات موجود را تقویت می‌کند. اگر عملکرد گذشته یک رژیم از نظر گستره، وسیع، و نسبتاً مؤثر واقع شده باشد، احتمالاً این توقع ایجاد می‌شود که مسائل دیگری را هم حل کند. اگر تقاضاهایی که از طریق کانالهای عادی ارائه شده‌اند، پاسخهایی بیابند که نارضایان، آن پاسخها را کافی ندانند، آنها احتمالاً بطور روزافزون به تاکتیکهای خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند. این استدلال در فرضیه ذیل خلاصه شده است: * فرضیه ۱۹: شدت و گستره توجیه‌های هنجاری و فایده‌گرایانه برای خشونت سیاسی، با اثر بخشی و گستره اقدامات قبلی سیستم سیاسی در رفع محرومیت نسبی همبستگی متوسطی دارد.

منظور از اثر بخشی این است که دولت، سیاستهایی را اجرا کرده باشد که محرومیت نسبی را اصلاح کند و منظور از گستره چنین اقداماتی، درصد جمعیتی است که از توزیع ارزشها بهره مند شده‌اند.

این فرضیه از یک نظر تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد؛ چون اگر حکومتی بطور مؤثری بحرانهای گذشته را حل کرده باشد، بیشتر در معرض خشونت سیاسی در آینده قرار دارد و حکومتی که این توان را نداشته باشد، باز با سقوط روبرو می‌شود. آیا این بدان معناست که

* Gurr, why men Rebel, P.181-182

حکومت، ضمن داشتن قدرت، نباید اقدامی برای اصلاح و بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی به عمل آورد تا مبدا توقعات فزاینده ایجاد کند؟ یک جواب برای این سؤال در عملکرد گزینشی دولت‌ها نهفته است. گر در تجزیه و تحلیل آشوبهایی که جوامع آمریکا و فرانسه در دهه‌های ۴۰ و ۶۰ با آنها روبرو شده‌اند، می‌گویید «هر دو سیستم سیاسی، یعنی فرانسه از ۱۹۰۸ به بعد و آمریکا از دهه ۱۹۳۰ به بعد، ظرفیت متراکمی برای حل مسائل داشته‌اند اما هر دوی آنها در برخورد با مسائلی که منابع را صرف آنها کردند، گزینشی عمل کرده‌اند. در هر دو کشور، گروه‌هایی که به اقدام جمعی دست زده‌اند آنهایی بوده‌اند که نسبت به مسائلشان، کمتر توجه شده است: کارگران، دانشجویان و کشاورزان در فرانسه، سیاهان و صلح‌طلبان در آمریکا. این مثالها، رابطه‌ای مشابه با آنچه در فرضیه ۱۹ ارائه شد را نشان می‌دهد؛ یعنی اینکه اگر دولتی بطور مکرر، منابع وسیعی را صرف حل یک نوع مسأله کند، اما منابع کمی را به کارهای دیگر اختصاص دهد، آنهایی که به دلیل مسائل حل نشده خود ناراضی هستند بیشتر احتمال دارد که پاسخ خشونت آمیز را توجیه کنند؛ بنابراین:

فرضیه ۲۰) شدت توجیه‌های هنجاری و فایده‌گرایانه برای خشونت سیاسی با تفاوت نسبی تخصیص منابع توسط حکومت در رفع محرومیت نسبی در میان گروه‌های مختلف، همبستگی متوسطی دارد*.

میزان تجربه خشونت‌های جمعی در یک جامعه، متغیر بعدی را تشکیل می‌دهد. جامعه‌ای که تاریخ گذشته آن خشونت‌های متعددی را تجربه کرده باشد، آمادگی بیشتری برای توسل به خشونت دارد. هر چه مقدار خشونت‌های گذشته بیشتر باشد و هر چه موارد وقوع آنها از نظر زمانی به هم نزدیکتر باشند، مردم بیشتر انتظار دارند که رویداد همانندی (خشونت جمعی) در آینده رخ بدهد؛ نتیجه اینکه:

فرضیه ۲۱) شدت و گستره توجیه‌های هنجاری برای خشونت سیاسی با میزان خشونت‌های سیاسی قبلی در یک جامعه همبستگی زیادی دارد.

فرضیه اشتقاقی ۲۲) هر چه تکرار شکل خاصی از خشونت سیاسی در یک جامعه بیشتر باشد، انتظار وقوع آن بیشتر خواهد بود.

* T.R.Gurr, why men Rebel, P.183

فرضیه اشتقاقی (۲۳) اگر انتظار وقوع خشونت زیاد باشد، شدت و گستره توجیه‌های هنجاری برای خشونت سیاسی باشدت و گستره محرومیت نسبی همبستگی زیادی دارد. مبنای همبستگی بین سطوح گذشته خشونت سیاسی با گستره توجیه این است که هر چه خشونت، عمومیت بیشتری داشته باشد، احتمالاً تعداد بیشتری از مردم در معرض مستقیم آن قرار می‌گیرند.

مهمترین عامل شکل دهنده تصور فایده بخش بودن خشونت سیاسی در مردم، احتمالاً موفقیت قبلی آنها در رسیدن به هدفهای قبلی از این راه است. شواهد روانشناسی و مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد که مردمی که تقاضاهایشان از طریق پر خاشگری به نتیجه برسد در آینده نیز همین گونه روشها را به کار خواهند برد. پاداشهای متناوب به پر خاشگری، عاداتهای پر خاشگرانه پایداری را ایجاد می‌کند. اگر در جریان زندگی گذشته فردی، پر خاشگری همیشه به موفقیت انجامیده باشد، چند شکست برای از بین بردن آن عادت کافی است. اما اگر پر خاشگری بر حسب تصادف به موفقیت انجامیده باشد، احتمالاً علی رغم شکستها، همچنان به امید اینکه سرانجام باردیگر به موفقیت منجر شود تکرار خواهد شد؛ به همین گونه اگر مردم بیندارند که خشونت جمعی پیشینیان آنها به موفقیت انجامیده است، آنها نیز تمایل خواهند یافت که در موقعیتهای همانند به آن کار دست بزنند. چارلز تیلی می‌نویسد: «... شورشیانی که انبارهای غله را می‌شکستند (این کار از قرن هفدهم تا نوزدهم در اروپا بسیار رایج بود). غالباً تنها می‌توانستند بطور موقت، بهای کالاها را کاهش دهند و غلات را بازور وارد بازار کنند و مقامات محلی متقاعد می‌شدند که برای تضمین عرضه غلات، دست به اقدامات جدیدی بزنند [اما همین قدر موفقیت کافی بود تا شورش به عنوان ابزاری سودمند، دوباره مورد استفاده شورشیان بعدی قرار گیرد، علت وقوع مکرر کودتا در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین ممکن است تا اندازه زیادی، موفقیت نسبی توطئه‌گران در به دست آوردن قدرت، و در نتیجه مقام و ثروت باشد *]» فرضیه حاصل از این استدلال، این است:

* Charles Tilly, A Travers lachaos dess (paper read to the sixth world congress of sociology, september 1966) in: Gurr, why men rebel, P. 219

فرضیه ۲۴) شدت و گستره توجیحات فایده‌گرایانه برای خشونت سیاسی، با میزان افزایش یافتن معدل موقعیت ارزشی یک گروه در گذشته از طریق خشونت سیاسی همبستگی زیادی دارد.

نکته قابل توجه در این زمینه اینکه، هر چند فقط تجربیات موفقیت آمیز خشونت سیاسی، این کار را توجیه می‌کند و تجربه‌های ناموفق از توجیه آن می‌کاهد، در عین حال، اغلب جوامع گرایش دارند به اینکه بیشتر تجربه‌های موفق را در خاطره جمعی خود حفظ کنند و همچنین در استفاده از تجربه‌های گذشته به عنوان مبنای محاسبه، اغلب تجربه‌های متأخر را مورد استفاده قرار دهند.

تجربه موفقیت آمیز، اگر به گروه‌ها و جوامع دیگر هم مربوط باشد، اثر همانندی دارد؛ به عبارت دیگر، یکی دیگر از منابعی که سودمند بودن خشونت را اثبات می‌کند، نشان دادن موفقیت آمیز بودن به کارگیری یا تهدید به بکارگیری آن توسط گروه‌های دیگر است. برخی تحلیلها معتقد است تجدید فعالیت جنبشهای تجزیه طلب در میان کشورهای غربی، با ظهور جنبشهای استقلال طلبی در کشورهای زیر سلطه استعمار ارتباط دارد؛ مثلاً تجزیه طلبان فرانسوی زبان در کبک در چنین وضعی قرار دارند و اهداف اقتصادی و توسعه‌ای را همانند آنچه مردم آفریقا و آسیا با به دست آوردن استقلال، کم و بیش کسب کرده‌اند، طلب میکنند. ویلسون می‌گوید شاید مهمترین علت پیدایش حرکت تجزیه طلبی در کبک، پایان یافتن دوران استعمار بوده است.^{*} به نظر می‌رسد اگر گروه مورد نظر، تشابه قابل ملاحظه‌ای را بین خود و گروهی که می‌خواهد از آن تقلید کند، ببیند، اثر این موضوع بیشتر خواهد بود، این بحث ما را به فرضیه دیگری رهنمون می‌شود:

فرضیه ۲۵) شدت و گستره توجیحات فایده‌گرایانه در باره خشونت سیاسی در یک جامعه، همبستگی متوسطی با میزان افزایش یافتن معدل موقعیتهای ارزشی گروههای همانند (یا جوامع مشابه) در جای دیگر از طریق خشونت سیاسی دارد.^{**}

متغیر بعدی، نقش سمبلها و نشانه‌های خشونت در برانگیختن خشونت‌های جمعی

* Frank Wilson, french - canadian separatism, western political Quarterly, xx (March 1967) in; Gurr, Why men Rebel, P.222 ** Gurr, Why men Rebel, P.223

است. برکویتز بر اساس شواهد تجربی نشان می دهد که تنها ابراز کلمات خصومت آمیز (یعنی کلماتی که از قبل، آزمودنیها آنها را در ذهن خود با پر خاشگری در آمیخته اند) سبب می شود که میزان رفتار پر خاشگرانه آزمودنی افزایش یابد. شخصی که بیانات خصمانه را ابراز می دارد یا کلماتی را به کار می برد که محتوای خصمانه دارند، ممکن است واقعاً محرکی درونی در خود ایجاد کند که می تواند احتمال پر خاشگری بعدی آن را افزایش دهد.* تکرار شعارهایی مانند اینکه «کارگران جهان به پاخیزید چون چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نخواهید داد... همین کارکرد را برای شخص عصبانی ایفا می کند. آنها یادآورهای ذهنی ماهیت و علل نارضایتی و نشانه هایی درونی برای پاسخ خشونت آمیز هستند. طرفداری جرج سورل از اعتصابهای همگانی با هدف ایجاد چنین شعارهای انرژی بخشی توسط طبقه کارگر بود. او به اعتصاب، همانند اسطوره ای می نگریست؛ یعنی «مجموعه ای از تصورات که می توانند بطور غریزی، تمام احساساتی را که با ابعاد مختلف جنگ سوسیالیزم علیه جامعه مدرن هماهنگ است، برانگیزانند**».

در بحث از سیاسی شدن نارضایتها گفته شد که پیچیدگی جوامع جدید و مبهم بودن علل و سر منشأ مشکلات، نقش مهمی در تفسیر سیاسی آنها و تسهیل پذیرش این گونه تفسیرها از سوی مردم ناراضی دارد. این قاعده در مورد پذیرش سمبلها نیز صادق است. در وضعیتهایی که ریشه های محرومیت روشن نیست و مردم به دلیل گسترش عدم اطمینان در محیط خودنگران هستند، این سمبلها و نشانه ها، از ایدئولوژیهای مختلف گرفته تا شایعات و شعارها، با انگشت گذاردن بر علت یا عامل خاصی به عنوان مسئول اصلی محرومیتها میتوانند مردم را برای خشونت سیاسی بسیج کنند. هر چه احساس محرومیت و نارضایتی مردم بیشتر باشد، امکان پذیرش این باور و موفقیت آنها در توجیه خشونت بیشتر می شود. «تأثیر نسبی این گونه افکار با توجه به میزانی که می توانند انسان را توجیه کنند که مطابق

* Leonard Berkowitz, Some Experiments on Automatism and intent in Human Aggression (Paper read at university of california Rsearch Institute, November 1965).

** Georges Sorel, Reflections on violence, Trans. T.E. Hlme (New York, Peter Smith, 1941) P.133; Ibid.

نارضایتی‌اش عمل کند فرق دارد. آنها تا آنجا که بتوانند با منابع و تجربیات محرومان هماهنگ باشند، خشم آنها را بر عوامل احتمالی مسئول محرومیت متمرکز کنند و احساس آگاهی متقابل میان آنها را تقویت کنند، خواهند توانست این کار را انجام دهند... همه سیستم‌های عقیدتی و باورهای جدید نمی‌توانند این کارکردها را بخوبی انجام دهند... به نظر می‌رسد آنهایی میتوانند به بهترین وجه این کار را انجام دهند که بتوانند به همان وجه، افراد ناراضی را متقاعد کنند و به میزانی که آنها این افراد را به خشونت علیه آماج سیاسی دعوت می‌کنند، توجیه هنجاری برای خشونت سیاسی را افزایش میدهند...»*

این رابطه را می‌توان در فرضیه ذیل خلاصه کرد:

فرضیه ۲۶) شدت توجیه‌های هنجاری برای خشونت سیاسی، همبستگی زیادی با میزان ارائه توضیحات قانع‌کننده در مورد منابع محرومیت نسبی، تعیین آماج سیاسی خشونت، و ارائه سمبل‌های هویت گروهی از سوی جاذبه سمبلیک دارد.

کارکرد سمبلها و نشانه‌های خشونت، تنها به توجیه هنجاری آنها محدود نمی‌شود؛ در واقع یکی از نیرومندترین و پایدارترین تأثیرات این جاذبه‌های شورشی این است که می‌توانند انسانها را قانع کنند که خشونت سیاسی، دستاوردهای ارزشی نیز به همراه دارد و این دستاوردها نه فقط هزینه‌های توسل به خشونت (از نظر خطرات و جرائم ارتكابی) را جبران میکند، بلکه در مواردی میزان ارزش آن از هزینه‌ها نیز بیشتر است؛ بنابراین:

فرضیه ۲۷) شدت توجیه‌های فایده‌گرایانه برای خشونت سیاسی، همبستگی متوسطی با میزان تجویز خشونت سیاسی به عنوان فرصت ارزشی مؤثر برای افزایش موقعیت ارزشی از سوی جاذبه‌های سمبلیک دارد.

نکته قابل توجه اینکه هر چند این رابطه، فقط در مورد شدت توجیهات فایده‌گرایانه صادق است و نه در مورد گستره آن، با این حال رابرت گر معتقد است اگر در چنین خاشگرانه

بیشتری را در بر داشته باشند، احتمال پذیرش بیشتری دارند و البته این پذیرش با قدرت نارضایتی و خشم شایع نیز ارتباط دارد؛ به عبارت دیگر، هر چه میزان و شدت

* Ibid ,P-P.201-202

نارضایتی و خشم بیشتر باشد، احتمالاً پر خاشگروانه ترین دکتربینهای بیشتر پذیرفته میشوند.*
سرانجام اینکه در این حوزه باید به نقش رسانه‌ها اشاره کرد. سمبلها و نشانه‌های
خشونت باید از کانال ارتباطات به افراد ناراضی انتقال یابد تا در آنجا تحریک ایجاد کند. هر
چه میزان انتقال این گونه سمبلها بیشتر باشد، احتمال روی آوردن به خشونت نیز بیشتر
می‌شود. در بیان فرضیه‌ای:

فرضیه ۲۸) شدت توجیه‌های هنجاری و فایده‌گرایانه برای خشونت سیاسی با تراکم
سمبلهای سیاسی پر خاشگروانه در محتوای ارتباطات، همبستگی متوسطی دارد.
سمبلهای سیاسی پر خاشگروانه عبارتند از بیان شفاهی یا تصویری خشونت علیه آماج
سیاسی (از جمله توصیف خشونت‌های رخ داده در گذشته و حال) و یا تأکید بر
مطلوبیت یا عدم مطلوبیت خشونت علیه چنین آماجی. احتمالاً در زمانی که خشونت سیاسی
مطرح است تأثیرات این گونه برنامه‌ها بیشتر از مواردی است که خشونت فردی مطرح می‌شود.
همچنین در مواردی که سمبلهای بیانگر خشونت از نظر هنجاری بیطرف یا مثبت است،
تأثیر آن بیش از زمانی است که منفی است. نکته قابل توجه اینکه حتی بیان منفی خشونت نیز
خشونت را تقویت می‌کند و این امر از جمله معضل ارتباطی دولتهای درگیر اغتشاش و
بحران را تشکیل می‌دهد چون اگر در این مورد، خبرهایی را منتشر کنند، خود انتشار، دامن
زننده بحران است (چون افراد ناراضی را متقاعد می‌کند که دست‌زدن به خشونت، امکان
پذیر است و آنها را به توسل خشونت تشویق می‌کند) و اگر این کار را نکنند، بازار شایعات و
یا تبلیغات مخالف داغتر می‌شود.**

دسته دوم از متغیرهایی که به روند تبدیل خشم و نارضایتی به آشوب کمک می‌کنند
عوامل مربوط به پشتیبانی گروهی است. رفتار افراد در گروه با رفتار آنها در تنهایی، تفاوت
بسیاری دارد. روانشناسان توده مانند گوستا و لوبون و پیتریم سوروکین بر ماهیت

* T.R.Gurr, psychological factors in civil violence, P-P 268-269

** البته‌گر به عوامل تضعیف‌کننده احتمال توجیه خشونت هم اشاره می‌کند که از جمله مهمترین آن، مشروعیت
حکومت است: شدت و گسترده توجیه‌های هنجاری برای خشونت سیاسی، همبستگی معکوس و زیادی با شدت و
گسترده مشروعیت نظام دارد.

ناخودآگاهانه* رفتار توده‌ای و تأثیرات فردیت زدای** آن تأکید کرده‌اند. بررسی متغیرهایی که در پدیده رفتار توده‌ای دخالت دارند، این پدیده را بهتر تبیین می‌کند. از این نظر می‌توان حداقل سه روش تأثیرگذاری گروه را بر گرایش افراد نسبت به خشونت مشخص کرد:

(۱) از طریق فراهم کردن هنجارهای پشتیبانی کننده

(۲) از طریق فراهم کردن حفاظ لازم در برابر مجازات

(۳) از طریق ارائه نشانه‌هایی برای رفتار خشونت آمیز

شواهد تجربی متعددی وجود دارد دال بر اینکه افراد، هنگامی که در گروه‌های بسیار منسجم بسر می‌برند، بیش از زمانی که تنها هستند و یا در یک گروه دارای انسجام بسیار ضعیف بسر می‌برند، گرایش به ابراز دشمنی از خود نشان می‌دهند. اعضای گروه‌های اولیه، که بسیار منسجم هستند، در مقایسه با اعضای گروه‌هایی که بصورت تصادفی تشکیل می‌شوند، نسبت به ناکام سازهای بیرونی، بیشتر پاسخ خصمانه می‌دهند؛ به گونه‌ای همانند، اگر افراد اعتقاد داشته باشند که اعضای دیگر گروه با آنها در مورد عامل ناکام ساز، توافق عمومی دارند در مقایسه با زمانی که چنین تصویری وجود ندارد، بیشتر به ابراز آشکار پر خاشگری گرایش دارند.

مطالعات تجربی و نظری در مورد خشونت مدنی، روابط همانندی را شناسایی کرده است. تئوری پردازان اجتماعی به وجود تصور گمنامی و تصور عمومیت داشتن محرومیت در توده‌های شورشی اشاره می‌کنند. در این راستا می‌توان فرمول کلاسیک هاپراز تعامل گروه‌ها در وضعیت محرومیت نسبی را، که در مراحل اولیه فرایند شورش جریان دارد، مثال آورد. از نظراو، «مردم ناراضی با مشارکت در رفتار مشترک یا توده‌ای از وجود یکدیگر آگاه می‌شوند. واکنشهای منفی آنها نسبت به عوامل اساسی موجود در وضعیتشان، مشترک است و شروع به گسترش پیدا می‌کند.... نارضایتی.... گرایش دارد به اینکه متمرکز*** و جمعی بشود****.» مطالعه تطبیقی ناآرامیهای کارگری نشان می‌دهد که صنایعی که بیشترین اعتصاب را متحمل شده‌اند، صنایعی هستند که کارگران آنها نسبتاً همگون، و از جامعه کلی، منزوی هستند.

* Unconscious

** De - Individuating

*** Focalized

**** Ibid, P.272

بخشی از کارآیی گروههای برادری انقلابی و باندهای کاملاً به هم پیوسته شورشی در راه اندازی خشونت‌های مدنی را می‌توان با توجه به تقویت برداشت متقابل از محرومیت و توجیه خشونت مدنی به عنوان پاسخی به آن توضیح داد.

از نظر ایجاد حفاظ در برابر مجازات به نظر می‌رسد که گروه، حداقل به سه طریق می‌تواند ترس از مجازات بیرونی در نتیجه ارتکاب به خشونت را کاهش دهد. وضعیت توده‌ای بویژه برای اعضای آن، سپری از ناشناسی ایجاد می‌کند. در یک آزمایش تجربی توسط میرو همکارانش، دو سوم آزمودنیهایی که آمادگی پیوستن به جمعیت‌های انتقام‌گشی* را داشتند، گفتند که آنها به دلیل اینکه در میان توده بودن، مانع از تنبیه آنها می‌شود این کار را انجام می‌دهند. رابطه همانندی نیز در مطالعاتی دیده شده که در مورد شرکت‌کنندگان در اغتشاش انجام شده است: اعضای توده اغتشاشگر، معمولاً احساس می‌کنند که از کیفر در امان هستند.

گروه‌های سازمان یافته می‌توانند با به دست آوردن قدرت قهرآمیز کافی برای بازداشتن عوامل کیفری (نیروی امنیت داخلی و ارتش) از دستیابی مؤثر آنها به افرادشان، حفاظ آشکاری برای این افراد فراهم کنند. افزایش قدرت نسبی یک گروه دچار محرومیت نیز می‌تواند به دلیل تقویت امید به موفقیت، خشونت را توجیه کند و یا با فراهم کردن وسیله ضربه‌زدن به مأمورانی که قبلاً امکان حمله به آنها نبود، ابراز خشم را آسان سازد. بعد سوم حفاظتی گروه، تأثیر تصویری سازمان سلسله مراتبی و حضور رهبرانی است که در ملأعام هستند. رهبران سازمانهای انقلابی، علاوه بر دیگر کارکردهای آشکارشان، نه فقط خشونت‌های غیر قانونی را بر می‌انگیزانند، بلکه مسئولیت آن را هم می‌پذیرند. پیروان آنها معمولاً به چنین رهبرانی به عنوان محتملترین آماج اقدامات تنبیهی نگاه، و از این رو خطر شخصی کمتری را احساس می‌کنند.

به کارکرد سوم پشتیبانی گروهی، یعنی ارائه نشانه‌های خشونت، می‌پردازیم. مطالعات تجربی در مورد رفتارهای تقلیدی، اهمیت نشانه‌های فعال کننده پر خاشگری** را که برگرفته از الگوهای اجتماعی هستند نشان داده است. اقدام به تنبیه پر خاشگری،

* Lynching mob ** Aggression - releassing Cues

خودبخود می‌تواند به عنوان یک الگو، مورد تقلید افراد تنبیه شده قرار گیرد. لازم نیست که نشانه‌های فعال‌کننده پر خاشگری، حتماً از فردی که جایگاه والایی دارد صادر شده باشد. پولانسکی و همکارانش دریافتند هنگامی که ناکامی به گروهی از بچه‌ها تحمیل می‌شود کودکان تکانشی که در عین حال، جایگاه پایینی هم دارند می‌توانند هم به عنوان آغازکنندگان رفتار خشونت‌آمیز و هم پیروان حاضر به فرمان آن نقش ایفا کنند. از سوی دیگر، هر الگوی پر خاشگرانه‌ای هم نمی‌تواند پر خاشگری را در آزمودنیها برانگیزاند.

مدلهایی می‌توانند بیشترین پر خاشگری را برانگیزانند که با وضعیت فعلی آزمودنی یا با زمینه‌هایی که آزمودنی قبلاً در آنها دست به پر خاشگری زده است ارتباط دارند. به نظر می‌رسد توده‌آدمهای عصبانی، قبل از اینکه سنگ یا اسلحه به دست گیرند و علیه همشهریان خود اعمال خشونت کنند، باید نوعی تصور هماهنگ یا الگویی از اقدام خشونت‌آمیز داشته باشند. چنین الگوهایی ممکن است سمبلیک باشند مانند فراخوانی* یک سنت خشونت‌آمیز توسط یک رهبر یا ارائه عقیده عمومی یافته جدیدی که خشونت را تجویز می‌کند. در عین حال به نظر می‌رسد که «دعوت به اسلحه برداشتن» یا دست یازیدن به سنت خشونت‌آمیز، بخودی خود، کمتر از زمانی که با اخبار یا نشانه‌های خشونت همراه شود، تأثیر دارد. به کارگیری حساب شده تروریزم توسط شورشیان و تیراندازی کور یک سرباز به طرف جمعیت تظاهر کننده، چنین اثری دارد. موارد بسیاری از خشونت‌های مدنی به دلیل بروز چنین اقدامات خشونت‌آمیزی شروع شده‌اند. پدیده «سرایت انقلابی» را می‌توان در امواج آشوبهای اروپایی بین سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ و همچنین در آشوبهای اروپای شرقی و سیبری پس از مرگ استالین مشاهده کرد. پدیده همانندی را می‌توان در خشونت‌های بدون سازمان و کوچک مقیاس بی‌شماری مشاهده کرد. اگر روند سلسله‌ای از آشوبهایی را که در مناطق وسیعی از فرانسه و انگلیس رخ داده است بطور گرافیکی ترسیم کنیم، معلوم می‌شود که این آشوبها از یک یا چند مرکز معدود شروع و پس از روزها یا هفته‌ها به دوردست‌ترین روستاها کشیده شده است. چنین الگوهایی را می‌توان در شورش غله‌فرانسه در ۱۷۷۵ و در شورشهای کشاورزی در اطراف منچستر در ۱۸۴۲ مشاهده کرد. به نظر می‌رسد که اثر الگویی

* invocation

این سلسله وقایع، بیشتر بر فرم و زمان وقوع آنها بوده است تا بر احتمال وقوع آنها. مردمی که به این گونه وقایع واکنش نشان می‌دادند از قبل عصبانی بودند و در یک فرصتی در آینده نزدیک، احتمالاً دست به نوعی خشونت می‌زدند. این سه روش تسهیل خشونت مدنی توسط گروه را می‌توان در فرضیه ذیل خلاصه کرد:

فرضیه ۲۹: احتمال و میزان خشونت مدنی، با (۱) پشتیبانی هنجاری که زمینه محیطی یا سازمانی از طریق سطوح عالی کناکنش ارائه می‌کند. (۲) حفاظت آشکاری که در مقابل کیفر فراهم می‌کند. (۳) مدل‌های مورد اجماعی که برای رفتار خشونت آمیز ارائه می‌کند، همبستگی مستقیمی دارد*.

دو دسته متغیری که شرحشان رفت، تأثیر مثبتی بر روند تبدیل خشم به خشونت دارند. اکنون باید به متغیرهایی بپردازیم که می‌توانند این روند را تضعیف کنند. آنها عبارتند از تأثیر کیفر و جابجایی نهادینه شده.

اگر ایده جابجایی در تئوری ناکامی-پر خاشگری را از وضعیت فردی به وضعیت گروهی تعمیم دهیم، آنگاه می‌توانیم فرض کنیم که اگر گزینه‌های رفتاری جایگزینی برای خشونت وجود داشته باشد، احتمالاً نارضایتی و عصبانیت را می‌توان به سوی اقداماتی غیر از خشونت مدنی کانالیزه کرد. شواهد متعددی وجود دارد دال بر اینکه شرکت در فعالیتهای سیاسی و اتحادیه‌های کارگری می‌تواند پاسخی به محرومیت نسبی باشد که امکان ابراز اعتراضهای نسبتاً غیر پر خاشگرانه را فراهم می‌کند. مطالعه در مورد انتخابات در آمریکا نشان داده است که در ایالت‌های کشاورزی در دوره‌های کاهش بارندگی، رأی‌گیرها بیشتر به تعویض مقامات منجر می‌شود و اینکه وقوع بلایای طبیعی ممکن است خصومت نسبت به مقامات را به دنبال آورد. مطالعه آرای افراطی (که می‌تواند نوعی اعتراض غیر خشن حساب شود) در نه کشور اروپایی در دوره رکود بزرگ، همبستگی زیادی (+/۸۵) را با درصد نیروی کار بیکار شده نشان می‌دهد؛ این بدان معنا نیست که جابجایی فقط تابع وجود چنین نهادهایی است، بلکه نقش ابزاری آنها برای مشارکت کنندگان می‌تواند تعیین کننده باشد؛ به عبارت دیگر، فعالیت اتحادیه‌ای و سیاسی صلح‌آمیز، ابزارهایی جایگزین برای اهدافی

* T.R.Gurr, Psychological Factors P-P . 269-272

هستند که تأمین آنها با ابزارهای دیگر، اغلب خسارت‌بار است. تا وقتی فرد عادت کند ناراضایتی خود را با این روش‌های نهادی ابراز نکند، احتمال منجر شدن خشم به خشونت مدنی از بین می‌رود؛ بنابراین:

فرضیه ۳۰: احتمال و میزان خشونت مدنی با وجود روش‌های نهادی که امکان ابراز غیر خشونت‌آمیز خصومت را فراهم می‌کند، همبستگی معکوس دارد.*

به عنوان آخرین متغیر میانجی باید به نقش کیفی و مجازات اشاره کرد. سؤال مربوط به بکارگیری قدرت قهر علیه ناآرامیها و آشوبهای اجتماعی یا به کارنگرفتن آن، معضل اغلب حکومتها در برخورد با چنین بحرانهایی است. دو پاسخ افراطی را می‌توان به این سؤال مطرح کرد: پاسخ اول بر یک فرمول کلاسیک روانشناسی مبتنی است که می‌گوید پر خاشگری را می‌توان با ترس از واکنشهای محیط اجتماعی مانند صدمهٔ بدنی، توهین، طرد، محرومیت از ارزشهای مادی یا آزادی بازداشت.

شواهد تجربی نشان می‌دهد که در برخی از موقعیتهای، حتی پیش‌بینی تنبیه نیز کنترل مؤثری علیه پر خاشگری است؛ به گونه‌ای مشابه در ادبیات مربوط به خشونت مدنی، رابطه‌ای خطی میان قابلیت ارادهٔ حکومت برای اعمال انحصاری ابزار زور سازمان یافته از یک سو، و احتمال بروز خشونت مدنی از سوی دیگر فرض گرفته شده است. نظریه پردازانی همچون اسملسر و چالمرز جانسون استدلال می‌کنند که تا زمانی که حکومت، نیروهای ارتش و پلیس کافی در اختیار دارد و عزم به کارگیری آنها برای سرکوب موجود است، این امر باید برای بازداشتن ناراضیها از آشوب کافی باشد و در صورتی که دولت مجبور از کارگیری آنها در یک صحنهٔ واقعی برای سرکوب شود، این کار برای ایجاد بازدارندگی در مقابل شورشهای بعدی کافی خواهد بود و بر این اساس، کاهش قابلیت یا وفاداری نیروهای ارتش و پلیس و تحولاتی مانند شورش نظامیان، پیش شرط بحران و براندازی ذکر می‌شود^۱.

* T.R.Gurr, Psychological P-P.266-267

۱- چالمرز جانسون، بررسی نظری پدیدهٔ انقلاب، ترجمهٔ حمید الیاسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص-

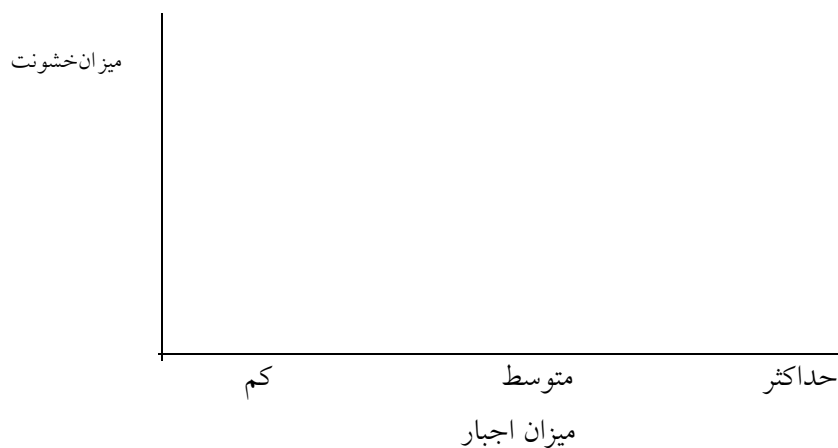
پاسخی که نقطه مقابل پاسخ یاد شده است، به تأثیر بومرنگی اعمال قهر معتقد است و یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان آن تالکوت پارسونز است. نظریه پارسونز در مورد قدرت، به نظریه مبادله‌ای قدرت معروف است. از نظریه وی، قدرت به عنوان وسیله‌ای برای کنترل اجتماعی، بی شباهت به پول رایج در یک کشور نیست زیرا مقبولیت هر دو به اعتماد و اطمینان عمومی اعضای جامعه وابسته است. پول به این دلیل ارزش اقتصادی دارد که مردم به آن اعتماد دارند و قدرت نیز به این دلیل ارزش سیاسی دارد که مردم پذیرفته‌اند موقعیت خود را در حیطه مسائل عمومی به یک مرجع سیاسی بسپارند. اما گهگاه زمانی پیش می‌آید که مردم اعتماد خود را به پول یا قدرت دولت از دست می‌دهند. یعنی نه قدرت و نه پول، هیچیک فقط بر اساس اعتماد قابل دوام نیستند. در مورد پول، ذخیره طلای کشور و در مورد قدرت قابلیت زور نیز لازم است. در صورت از بین رفتن اعتماد، در وضعیت اقتصادی، افراد گرایش پیدا می‌کنند که به جای پول، کالا را با کالا مبادله کنند و در وضعیت دوم، افرادی پیدا می‌شوند که از قدرت حاکم سر می‌پیچند. دولت برای حل معضل اقتصادی، احتمالاً طلا وارد بازار می‌کند و برای حل معضل قدرتی به اجبار و عناصر فیزیکی قدرت متوسل می‌شود. اما استفاده از زور، محدودیتهای خود را دارد. از آنجا که یکی از اهداف ایجاد نظام اجتماعی بر اساس اشتراک و وحدت ارزشها، افزایش امکان فعالیت مفید افراد در محیطی امن و دارای انتظارات با ثبات است، زور به عنوان حافظ اعتبار حکومت، با وسواس فراوان و کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و افراط در به کارگیری آن، خودبخود نقض غرض خواهد بود. با توجه به تشبیه قدرت با پول می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که از نظر پارسونز، سیستمی بیشترین کارایی را دارد که حداقل نیاز به استفاده از زور دارد و در صورت ناگزیر بودن به این کار، محدودترین استفاده را از آن به عمل آورد.

برخی یافته‌های مطالعات روانشناسی نیز از این پاسخ حمایت می‌کند. در این مطالعات معلوم شده است که اگر پر خاشگری با ترس از کیفر بازداشتی شود، این مداخله، خود نوعی عامل ناکام‌کننده است و خشم را افزایش می‌دهد. در این باره، گر، تحقیقات مایر در مورد حیوانات را امثال می‌آورد که دریافت در موقعیت ناکامی شدید، تنبیه، شدت پر خاشگری را افزایش می‌دهد.

با توجه به استدلالهایی که مطرح شد، یکی از محققان، چنین استنباط کرده است که باید

رابطه‌ای غیر خطی بین میزان اجبار اعمال شده بر یک جامعه و میزان بی‌ثباتی سیاسی آن وجود داشته باشد؛ به این ترتیب که اجبار خفیف ناکام ساز نیست؛ اجبار متوسط احتمالاً بیش از اینکه بازدارنده باشد، ناکام ساز است و این فقط بالاترین سطح اجبار است که می‌تواند انسانها را از دست زدن به خشونت مدنی باز دارد (نمودار شش).

یک مقیاس «اجبار - تسامح»^{*} که بر اساس میزان آزادیهای سیاسی قرار داشت، در مورد چهل و هشت کشور پیاده شد و داده‌های به دست آمده با مقیاس ثبات سیاسی^{**} فیرابند مقایسه گردید. نتایج کاملاً از این فرضیه پشتیبانی کردند^{***}.



تا اینجا می‌توان دو فرضیه را ارائه داد.

فرضیه (۳۱) احتمال بروز و شدت خشونت مدنی، رابطه‌ای غیر خطی با میزان کیفیت اجتماعی یا فیزیکی پیش بینی شده به عنوان نتیجه مشارکت در خشونت دارد (ضمن اینکه احتمال و شدت، در سطوح متوسط کیفیت، در حداکثر است).

* Coerciveness - Permissiveness Scale

** Political Stability Scale

*** Jennifer Walton, Correlates of Coerciveness and Permissiveness of National Political Systems: A cross - National Study, M.A . Thesis, San Diego State College , 1965.

فرضیه اشتقاقی (۳۲) هرگونه کاهش در احتمال تصویری کیفر، احتمال و شدت خشونت مدنی را افزایش می‌دهد.

با این حال عوامل دیگری نیز وجود دارد که مانع از آن می‌شود که بتوان بسادگی، رابطه غیر خطی یاد شده را در همه وضعیتهای مشابه به کار برد.

تدرابرت‌گر می‌کوشد با کمک گرفتن از یافته‌های یک سلسله از تحقیقات آزمایشگاهی و تجربی دیگر، معمارا حل کند. " شواهد تجربی، بیشتر دلالت دارند بر اینکه تأخیر در ابراز پاسخ پر خاشگرانه، شدت آن را در صورت وقوع افزایش خواهد داد. مشاهدات مربوط به خشونت‌های مدنی نیز حکایت از آن دارد که در مورد تأثیر کیفر ترسناک، به ویژه در مورد کیفر بیرونی، باید متغیر زمانی را هم در نظر گرفت. کاهش ناگهانی کنترل‌های اقتداری، علی‌رغم اینکه باید به ظاهر، محرومیت نسبی را کاهش دهد با این حال بارها موجب شعله‌ور شدن شدید خشونت مدنی شده است. از جمله نمونه‌های آن می‌توان به قیام‌های مجارستان و آلمان شرقی پس از مرگ استالین، ناآرامی در کنگوی پس از استقلال و جمهوری دومینیکن پس از ترور تروخیلو اشاره کرد*."

راه حل وی برای وارد کردن عامل زمان در تئوری ناکامی - پر خاشگری، این استدلال است که در کوتاه مدت، به تأخیر افتادن واکنش‌های پر خاشگرانه، شدت خشم و در نتیجه احتمال و شدت پر خاشگری را افزایش خواهد داد، اما در درازمدت، سطح و شدت توقع افراد در برخورد با واقعیات، کاهش خواهد یافت و به دنبال آن، خشم نیز کاهش می‌یابد. تئوری تعارض شناختی، چنین نتیجه‌ای را پیش‌بینی می‌کند: انسان، گرایش دارد به اینکه عدم توازن پایدار بین شناخت و واقعیت را یا با تغییر واقعیت، و یا با تغییر ساختار شناختی خود (در صورت غیر قابل تغییر بودن واقعیت) کاهش دهد و به تعادل نزدیک کند. رابطه مورد بحث در نمودار هفت ترسیم شده است. در این مورد می‌توان یافته‌های تحقیقاتی کوهن و همکارانش را نیز مثال آورد که معتقدند اگر آزمودنی، به انواع خاصی از ناکامیها عادت کند، کمتر احتمال دارد که به پیگیری ارزش یا وضعیت مطلوب خود ادامه

* T.R.Gurr, Psychological Factors in Civil Violence , P . 263

قدرت برانگیختگی نسبت به
خشونت در وضعیت منع بیرونی
شروع محرومیت

نمودار جابجایی انگیزش
به خشونت در طول زمان

زمان

یافته‌های فوق، در فرضیه ذیل قابل خلاصه شدن است:

فرضیه ۳۳) جلوگیری از بروز خشونت مدنی با ترس از کیفر بیرونی، قدرت خشم را در کوتاه مدت افزایش، و در درازمدت کاهش می‌دهد.

اما هنوز عامل تردیدزای دیگری نیز وجود دارد که باید در تجزیه و تحلیل به حساب آید و آن، شدت تعهد به هدف یا وضعیت مورد ناکامی و بنابراین شدت خشم اولیه است. آیا مفاهیم کوتاه مدت و درازمدت در مورد همه انواع نارضایتی و خشم، یکسان است؟ جواب گراین است که تداوم و پایداری خشم با میزان اهمیت ناکامی برای فرد ناکام شده ارتباط نزدیکی، دارد** بنابراین:

فرضیه اشتقاقی ۳۴) تداوم خشم افزایش یافته در وضعیت بازداری، گرایش دارد و به اینکه متناسب با شدت تعهد به ارزش موضوع محرومیت، تغییر کند.

متغیرهای مستقلی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفت، متغیرهایی هستند که عمدتاً برای تحلیل احتمال و شدت بروز خشونت مدنی به کار برده می‌شوند. رابرت گر در کتاب «چرا انسان شورش می‌کند» به متغیرهای دیگری نیز می‌پردازد که در پیش‌بینی وقوع گونه‌ای

* Arthur Cohen and Others , Commitment to Social Deprivation and Verbal

** Condititoning , Journal of Abnormal and Social Psychology , LXVII (November 1963); Gurr, Ibid, P - 263 2) Tbid , P . 264

خاص (از گونه‌های سه گانه) کاربرد دارند و مابه دلیل هدفی که در این مقاله دنبال می‌کردیم، از بیان آنها صرف‌نظر کرده‌ایم، با این حال ذکر یک متغیر، شاید خالی از فایده نباشد. این متغیر، فراگیر بودن نارضایتی و احساس محرومیت نسبی در میان توده‌ها یا خواص است. توانایی توجیه، طراحی و به‌کارگیری ابزارگونه نارضایتی خود و دیگران معمولاً در اعضای آموزش یافته و با مهارت تر جامعه (یعنی خواص دارای ایده‌آل) یافت می‌شود. بنابراین اگر میزان محرومیت توده‌ای زیاد باشد، اما میزان محرومیت در خواص کم باشد، محتملترین شکل خشونت مدنی، آشوب خواهد بود، ولی اگر نارضایتی زیادی هم در میان توده‌های مردم و هم در میان گروه‌های قابل توجهی از خواص بیگانه شده و دارای ایده‌آل وجود داشته باشد، آنگاه احتمال خشونت‌های سازمان یافته و شدید (مانند جنگ چریکی گسترده) می‌رود. همچنین اگر نارضایتی، عمدتاً به خواص دارای ایده‌آل محدود باشد، نتیجه احتمالاً توطئه در گونه‌های مختلف آن مانند کودتا، شورش نظامی و نظایر اینهاست.

برای فراهم آوردن تصویر کلی، مطالب مطرح شده را به اختصار مرور کنیم. خشونت مدنی به عنوان نوعی پر خاشگیری، نتیجه احساس ناکامی است و محرومیت نسبی، یکی از مهمترین منابع ایجاد ناکامی است. محرومیت نسبی (اعم از فردی یا جمعی) نتیجه احساس وجود شکاف غیر قابل تحمل بین توقعات ارزشی و قابلیت‌های ارزشی است. بسته به شدت پابندی به ارزش مورد توقع، مشروع دانستن محرومیت، فرصت‌های بدیل ممنوع شده و دفعات محرومیت، احساس محرومیت نسبی به نارضایتی و خشم منجر می‌شود. اگر زمینه‌های تسهیل کننده مانند توجیه هنجاری و فایده‌ای خشونت و پشتیبانی گروهی، قویتر از زمینه‌های اجتماعی کنترل کننده مانند کیفیت و جابجایی نهادی عمل کنند، احتمالاً خشم به خشونت مدنی می‌انجامد. و هر چه میزان نارضایتی بین خواص و عوام، کم یا زیاد باشد، نوع خشونت (با توجه به تقسیم‌بندی سه گانه که در مقدمه اشاره شده) فرق می‌کند.

نقد تئوری محرومیت نسبی

انتقادهای متفاوتی بر تئوری مورد بحث، وارد شده است. چارلز آندراین و دیوید پتر در نقد این تئوری می‌گویند تئوری محرومیت نسبی، به دلیل متمرکز شدن بر نارضایتیها، نقش وضعیت سیاسی ساختاری و رهبری سیاسی را که میتواند این نارضایتیها را به سوی اقدام

خشونت آمیز کانالیزه کند، نادیده می‌گیرد. از نظر آنها اغلب مطالعات بین‌کشوری* در مورد خشونت‌های سیاسی نشان می‌دهد که تأثیر محرومیت بر پر خاشگری سیاسی از تأثیر شرایطی ساختاری مانند کنارگذاری سیاسی**، اجبار حکومتی و توازن قوا بین رژیم موجود و سازمانهای مخالف کمتر است. رهبری سیاسی، نقشی اساسی در سازماندهی افراد ناراضی در حمایت از آرمان خشونت و افشاگری عدم مشروعیت مقامات حاکم دارد. آنها از قول جیمز کولمن چنین نقل می‌کنند که کمتر انقلابی را میتوان یافت که بطور خودبخودی، صرفاً از انباشته شدن کنشهای جداگانه به وجود آید. بر عکس این رهبران هستند که میتوانند کنشهای جمعی و خشونت مدنی را سازماندهی کنند. بنابراین در بهترین حالت، رهیافت محرومیت نسبی میتواند واکنش یک جمعیت را نسبت به فرصت شورش، که معمولاً توسط رهبری سازمان یافته ایجاد می‌شود، توضیح دهد***.

انتقاد بعدی از آن مولر است. وی معتقد است که مشکل اساسی این تئوری، استنباط تمایلات رفتاری فرد، یعنی استنباط تمایل به مشارکت در اقدامات خشونت‌آمیز به کمک شاخصهای جمعی است. به گفته استانفورد کوهن، «اگر محرومیت نسبی، مفهومی روانشناسانه است پس آیا میتوان (از شاخصهایی جمعی همچون) عدم موازنه تجاری، به عنوان نشانه چنین محرومیتی استفاده کرد؟****»

سرانجام اینکه احتمالاً مهمترین اشکال متوجه تعمیم سازی افراطی این تئوری است. تئوری محرومیت نسبی در صدد تبیین همه انواع خشونت مدنی (حتی انقلاب) است. کاهش دادن سرچشمه همه منازعات داخلی به پدیده روانی خاصی مانند محرومیت نسبی و برانگیختگی هیجانی افراطی، در عمل به کنار گذاشتن تحولات انقلابی مبتنی بر ارزش منجر می‌شود. بنابراین مناسبتر است که کاربرد این تئوری را به تجزیه و تحلیل پدیده‌هایی مانند اغتشاش و آشوب منحصر کنیم. این نکته را نیز باید اضافه کرد که از نظرگر، الگوهای نظری

* Crosss - National

** Political Exclusion

*** Charles Andrain & David Apter , Political Protest and Social Change , Landon , Macmillan, 1995, P. 296

**** آلون استانفورد کوهن، تئوریهای انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر قومی، ۱۳۷۲، ص ۲۰۸

ارائه شده در این تحلیل، ادعای تبیین از پیش آماده شده همه انواع خشونت سیاسی را ندارد، بلکه هدف، تنها ترکیب کردن نظریه پردازیها و شواهد مختلف برای فهم بهتر و پژوهش تجربی درباره ستیزه‌های داخلی است*.

* T.R.Gurr, Why Men Rebel , P . 357